

آقای مسعود فرزاد استاد دانشگاه پهلوی شیراز که عمری را در تحقیق دیوان حافظ گذرانده‌اند؛ در پاسخ گفتار انتقادی آقای دکتر حسینعلی هروی که در دفتر ۱۳ - ۱۶ مقالات و بررسیها در باره کتاب ایشان انتشار یافته است، این مقاله مفصل را برای چاپ به دفتر مقالات و بررسیها ارسال داشته اند.

چون مقاله آقای دکتر هروی در همین نشریه انتشار یافته و دانشکده الهیات و معارف اسلامی نیز به حق استادان و محققان در دفاع از آراء و نظریات خود معتقد است، لذا مقاله ایشان عیناً به چاپ می رسد و با چاپ آن، این بحث خاتمه می یابد.

«مقالات و بررسیها»

## حافظ دوستی غیر از حافظ‌شناسی است

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید  
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد  
حافظ

### قسمت اول - نکات

#### ۱ - شرایط گفتگو

بحث آزاد در باره حافظ حق مسلم هر ایرانی و هر فارسی  
زبان خارجی است، اما در این میان عقایدی که اعم از موافق و مخالف  
ایراز میشود باید مستند باشد و صرف اصرار گوینده در این که عقیده  
خودش صحیح یا عقیده طرف باطل است بهیچوجه کافی نیست.  
مثلاً اگر بحث درباره کلمه‌ای در متن منسوب به حافظ باشد لازم  
است که کلمه مزبور:  
اولاً - معنی درست را برساند ( با استناد به کتب معتبر لغت  
فارسی ) .

ثانیاً - دارای وضع دستوری صحیح باشد ( با استناد به کتب معتبر دستور زبان فارسی).

ثالثاً - از نظر متن کلمه مناسب و لازمی باشد ( با توجه به سیاق معنی در سرتاسر بیت).

رابعاً - به سبک شاعر باشد ( با استناد به ابیات دیگر در دیوان شاعر ).

ضمناً بحث درباره حافظ منحصر به کلمات نیست بلکه مباحث مهم دیگر نیز مانند اصالت غزلها ، اصالت ابیات ، توالی ابیات ، طرح غزل ، توضیح زمینه انشاء غزل و بالاخره تفسیر عرفانی غزل در میان است . در هر یک از این مباحث هر چه گفته میشود باید مستند و مستدل باشد چنانکه حافظ خود فرموده است :

یا سخن دانسته گو ای مرد بخرد ، یا خموش

از اینها گذشته به متها درجه لازم است که بحث درباره حافظ مانند هر بحث تحقیقی دیگر از هر دو جانب با رعایت ادب و انصاف صورت بگیرد و ساحت این بحث لفظاً و معنأ از شائبه جنجال طلبی و غرض ورزی مبرا و منزه باشد .

۲ - سخن برسر چیست و گوینده کیست؟

باعث خوشوقتی و تشکر بنده است که آقای دکتر حسینعلی هروی در مقاله خود تحت عنوان « نقدی بر حافظ مسعود فرزاد » ( دفتر ۱۳ - ۱۶ مجموعه مقالات و بررسیها ، نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران ) متانت را با فصاحت توأم کرده نکات متعدد متنی را با تحمل زحمت فراوان در باره « حافظ: صحت کلمات و اصالت غزلها - الف تا پایان ز » ( که دومین کتاب از کتب پنج گانه چاپ شده

بنده در جستجوی حافظ صحیح است) مورد مذاقه قرار داده‌اند. نظر جامع ایشان در باره این کتاب بشرح ذیل است که درصدر مقاله ایشان جای داده شده است:

این کتاب که به قصد حل اختلافات نوشته شده نه تنها اختلافی از میان بر نداشته بلکه حد اکثرکاری که میتواند بکند این است که اختلافی نیز بر اختلافات قدیم بیفزاید.

(ص ۲۴۱)

اینک بنده با اذعان به اینکه در مسائل عالی فرهنگی و هنری عقیده آزاد است می‌خواهم اغتنام فرصت کرده به بعضی توضیحات در این باب مبادرت ورزم. امید آنکه این برخورد دوستانه و واقع بینانه عقاید و آراء به سهم خود به سود حقیقت تمام شود. ضمناً همانطور که بیهقی بزرگ گفت «در تاریخ محابا نیست» باید توجه داشت که در انتقاد نیز محابا نیست. پس اگر در ضمن این بحث لحن بعضی از عرایض بنده (به پیروی از مواردی در مقاله خود آقای دکتر به میزان خاصی مقرون به صراحت باشد امیدوارم سوء تفاهمی پیش نیاید و یقین بدانند که ابداً و اصلاً قصدی جز استفاده از نکات مربوط بمنظور روشن شدن موضوع در میان نیست. بهر حال ما همه در پیشگاه حافظ در مقام جستجوی حقیقت هستیم و هر قدم که به سوی مقصد بزرگ مشترک یعنی متن کامل و صحیح او پیش برویم مغتنم است.

۳ - حافظ شناسی آقای دکتر

آشنائی بنده با آقای دکتر بوسیله قرائت مقاله‌ای از ایشان تحت عنوان «شرکت سهامی حافظ و فرزاد!» در روزنامه اطلاعات شماره ۱۳۷۳۱ مورخ سوم اسفند . ۳۵ . آغاز شد. در آن مقاله بیشتر

توجه آقای دکتر به نخستین کتاب بنده در این سلسله (یعنی به «جامع نسخ حافظ») معطوف بود ولی در مقاله مورد اشاره اغلب سخنان ایشان موقوف به نقد دومین کتاب بنده است که در بالا ذکر آن به میان آمد. ضمناً کتاب اخیر در اردیبهشت ۱۳۴۹ یعنی چهار سال تمام پیش از این از چاپ درآمده است ولی چنانکه آقای دکتر هروی در صفحه ۲۴۱ نوشته‌اند «به تازگی» بدست ایشان رسیده است. علت این تأخیر بر بنده معلوم نیست. بهر حال تا آنجا که اطلاعات مختصر بنده اجازه میدهد باید عرض کنم که آثار چاپ شده آقای دکتر در باره حافظ منحصر به همین دو مقاله نیست بلکه مقاله ثالثی نیز در مقایسه میان عرفان حافظ و عرفان پل والری شاعر فرانسوی نوشته‌اند که به بحث کنونی مربوط نمیشود. (ضمناً ناگفته نماند که بنده پل والری را چه از حیث مقام عرفانی و چه از حیث مقام شعری همردیف و قابل مقایسه با حافظ نمیدانم و البته این یک نظر شخصی بیش نیست و شاید تا حدی نیز مبتنی بر غرور ملی بنده باشد.) باری، چندی بعد از انتشار مقاله «شرکت سهامی حافظ و فرزاد!» با خوشوقتی اطلاع حاصل کردم که آقای هروی دارای درجه دکترا (با تخصص در تمدن اسلامی) از دانشکده الهیات هستند و علاوه بر آن دوره‌ای عالی در پاریس درباره زبان و ادبیات فرانسه گذرانده‌اند.

#### ع - ارادت جای تبهر را نمیگیرد

از طرف دیگر ایشان ظاهراً شاعر و شعر شناس نیستند و گویا تجربه چندانی هم در تصحیح متن یک شاعر درجه اول بلکه درجه دوم ایرانی ندارند. همچنین در همین مقاله در ضمن اعلام این نکته

که نسبت به حافظ «ارادت بسیار» دارند با کمال صداقت مرقوم داشته‌اند که :

« تبجروم درباره او اندک است »

( ص ۲۴۱ )

ازینرو نمیدانم چرا آقای دکتر به فاصله یک صفحه پس از اعلام این حقیقت، از روی شماره دوازده قاعده علیحده برای احراز صالحیت شخصی که «اقدام به تصحیح متن انتقادی حافظ بنماید» وضع کرده‌اند! بنده خود را واجد آن دوازده شرط ( بلکه حتی یکی از آنها ) نمی‌یابم و همینجا و در همین لحظه اعتراف میکنم که درکنکور حافظ شناسی مطابق شرایطی که آقای دکتر مقرر داشته‌اند حقاً مردود هستم. فقط ضمناً می‌پرسم آیا هر دوازده قاعده صحیح است؟ آیا کم و زیادی ندارد؟ آیا خود آقای دکتر این دوازده شرط را در شخص خودشان جمع میدانند؟ بهر حال بنده هیچ کاری ندارم به اینکه آقای دکتر معلومات خود را در حافظ شناسی منحصرأ بر اساس همان «ارادت بسیار» بدست آورده‌اند یا آنکه در این امر به اصطلاح از راهنمایی سیمرغ و یا فی‌المثل از تأییدات غیبی برخوردار بوده‌اند. بنده در این بحث منحصرأ نتیجه آشکار را می‌بینم و سعی خواهم کرد که فقط درباره آنچه بر قلم ایشان در مقاله مورد اشاره جاری شده است سخن بگویم.

ه - جامع نسخ حافظ

محض روشن شدن زمینه بحث با نهایت اختصار عرض میکنم که اساس روش بنده در باره تصحیح متن حافظ عبارت از تفکیک مسئله به دو مرحله عمده است، جمع‌آوری و تصحیح.

جمع‌آوری کاردقیق و مستقل و مفصلی است ولی غیر ممکن نیست و به هر حال زیانی ندارد بلکه مقدمه لازم برای طی مراحل

متعدد و مختلف تصحیح است . بنده معتقدم که تا مجموعه هرچه کاملتری ( با استفاده از منابع قدیم و متوسط و جدید ) از متن منسوب به حافظ در دست نداشته باشیم نمیتوانیم با اطمینان خاطر کارتصحیح را آغاز کنیم . پس در وهله اول باید بکوشیم تا حتی المقدور همه غزلها ( و غیر غزلهای ) منسوب به حافظ ، و همه ابیات منسوب به هر غزل و هم قرائتهای مختلف منسوب به هر بیت را یک جا جمع کنیم . من دوازده منبع منتخب ( نه خطی و نه چاپی ) را یک کاسه کرده با نشانه گذاری و تنظیم ( منجمله جای دادن هر نسخه بدل نه در پاورقی یا هامش یا صفحه دیگر کتاب بلکه در سطر علیحده مستقیماً در زیر کلمه مربوط در متن اساس ) کتابی به نام « جامع نسخ حافظ » درنصدد صفحه تألیف کردم که پایه ای دائم برای جمع آوری مجموع متن منسوب به حافظ در جهان فراهم کرده است . به عبارت دیگر حد اقل این است که این غزلها و ابیات و نسخه بدلهای حافظ منسوب شده است . پس باید از یک طرف به تصحیح همین مجموعه و بیرون آوردن متن صحیح حافظ از آن میان ( مانند گوهر از سنگ گوهر ) همت بگذاریم و از طرف دیگر تا ابد مترصد باشیم و هر وقت غزل یا بیت یا حتی کلمه ای علاوه بر آنکه در « جامع نسخ حافظ » ضبط شده است بدست بیاید آن را در محل خود به این مجموعه بیفزائیم و به نوبت خود از نظر اصالت مورد قضاوت قرار داده در وهله نهائی اگر آن را اصیل یافتیم تغییر لازم را در متن نسبتاً منقحی که تا آن زمان از دیوان حافظ تهیه شده است بدهیم .

#### ۶ - متن منقح کنونی

عجالتاً چنین متنی در صفحات ۱ تا ۲۱۱ کتاب « حافظ : گزارشی از نیمه راه » ( که پنجمین کتاب بنده در این سلسله است ) در دست عامه

قرار دارد. این متن در حدود توانائی بنده پس از طی مرحله جمع‌آوری که در «جامع نسخ حافظ» انجام یافت از مراحل دوگانه تصحیح کلمات و تشخیص اصالت غزلها و غیر غزلها گذشته است و آماده است برای آنکه کارهای بعدی انتقادی (بالاخص تشخیص اصالت ایات وتوالی آنها) بر روی آن انجام شود.

#### ۷ - ضبط اغلاط آشکار در مرحله اول

مسلم است که بعضی اغلاط آشکار در هر منبع متن حافظ (منجمله منابع دوازده گانه بنده) موجود است. بمقتضای روش خشک علمی در مرحله جمع‌آوری، مجموع متن آن دوازده منبع (منجمله عین آن اغلاط) به جای خود در جامع نسخ حافظ منعکس گردید و اگر منعکس نمیشد از حفظ امانت بدور بود. اینجا بی‌مناسبت نیست که جمله ذیل را از صفحات پ. ۹ و پ. ۹۱ «حافظ: گزارشی از نیمه راه» درباره همین موضوع نقل کنم:

اتفاقاً ضبط همین نسخه بدلها که عدهٔ مجموع آنها مسلماً کمتر از ده درصد مجموع نسخه بدلهای منسوب به حافظ است بی‌فایده خاص نیست، زیرا در حد خود به خواننده و پژوهشگر اطمینان میدهد که «جامع نسخ حافظ» با روح دقت واستقصاء تدوین یافته است و مؤلف سعی کرده است که هیچ چیزی که در منابع او منسوب به حافظ باشد از این کتاب فوت نشود.

اما آقای دکتر (که نمیدانم این قسمت از کتاب «حافظ گزارشی از نیمه راه» را مطالعه کرده‌اند یاخیر) به نظر من حساسیت



مفرطی در باره این اغلاط آشکار نشان داده در صفحه ۲۵۰ چنین نوشته‌اند:

چه لزومی دارد اینهمه اغلاط املانی نقل شود؟ .... اضافات یا افتاده گیهای که از وزن شعر معلوم میشود چه حاجت به مقایسه دارد؟ ..... نسخه‌های غلط حافظ در سراسر دنیا کم نیست. ما که ملزم نیستیم جواب هر بیسوادی را بدهیم.

اما گوئی خودشان بدون آنکه متوجه باشند جواب خودشان را در طی جمله ذیل در همین صفحه داده‌اند:

میتوان گفت آقای فرزاد خواسته‌اند همه دوازده نسخه را سراسر مقایسه کنند.

بلی، در نوبت اول باید همه چیز را جمع کنیم و هر مورد را (چه غلط آشکار باشد و چه نباشد) باید چنانکه درخور آن مورد است تصحیح کنیم تا بتوانیم اطمینان داشته باشیم که درباره هیچیک از این نکات غفلت روانداشته‌ایم و به اصطلاح استخوانی لای زخم نمانده است.

#### ۸ - تفکیک موارد تصحیح

اینک پیش از اشاره مختصر به مرحله تصحیح بمناسبت موقع میخواهم دو عبارت کوتاه از مقدمه همین کتاب دوم را که در باره دونکته یا دواصل مربوط به روش تصحیح من است ذیلاً نقل کنم. یکی درباره آن است که در مورد مسائل مختلف تصحیح حافظ اصل تفکیک را لازم‌الرعایه شمرده‌ام:

چون در هیچ موردی قبلاً معلوم نیست که کدام صورت از صورتهای مختلفی که برای یک محل از متن حافظ در منابع ضبط شده است صحیح است ، ناچار باید در هر نوبت بنحوی که شایسته همان مورد باشد با ذکر مآخذ و دلایل قضاوت کرد و نتیجه قضاوت را برای هرگونه جرح و تعدیل نهائی در معرض افکار عمومی قرار داد .  
(مقدمه صفحه م - ۱)

#### ۹ - تکرار فرمول تصحیح

دیگری درباره این است که چون نوع اشتباه در موارد متعدد یکی است تهرماً فرمول تصحیح در این موارد عاری از تنوع است :

بسیاری از اغلاط نوعاً شبیه یکدیگر هستند . ناچار در تصحیح آنها استدلالی که به کار میرود و عبارتی که استدلال مزبور بان وسیله بیان میشود نیز شبیه یکدیگر خواهند بود . از تکرار مصطلحات تحقیقی در چنین مواردی گزیری نیست و از این گونه تکرار نباید احتراز کرد .

(مقدمه صفحه م - ۴)

#### ۱۰ - تصحیح کلمات

خلاصه ، پس از تدوین «جامع نسخ حافظ» بنده آن مجموعه را پیش روی خود گذاشتم و به کار بعدی که عبارت از تصحیح کلمات باشد پرداختم . در هر مورد که دو کلمه یا بیشتر برای محل واحد از هر مصرع حافظ در منابع من ضبط شده بود کوشیدم تا با در نظر گرفتن همه نکات و عوامل مربوط کلمه صحیح یا الاقل اصح را از آن میان

پیدا کرده در متن مصحح غزل جای بد هم . در هر مورد نیز یادداشتی به نثر ساده و سراسر در باره منابع و دلایل خود نوشتم . این عمل مستلزم نگارش سه جلد کتاب ذیل (مجموعاً در یک هزار و نهصد صفحه) گردید:

- ۱ - حافظ : صحت کلمات و اصالت غزلها - الف تا پایان ز
- ۲ - حافظ : صحت کلمات و اصالت غزلها - س تا پایان ی
- ۳ - قصاید ، قطعات ، رباعیات و مثنویات حافظ

در ضمن طی این مرحله نه تنها تکلیف همه آن اغلاط آشکار که در منابع دوازده گانه من موجود بود روشن شد بلکه حتی المقدور به همه اغلاط دیگر نیز که چندان آشکار نبود پرداختم و نظر خود را در هر مورد اظهار کردم .

#### ۱۱ - تشخیص اصالت غزلها

بعلاوه ، عمل تصحیحی مستقل بعدی را نیز که عبارت از تشخیص اصالت هر غزل یا غیر غزل باشد در حدود فهم و توانائی خود انجام دادم . اینجا اجازه میخوام عبارتی را که به همین گوشه مطلب مربوط میشود از یک مقاله تحقیقی دیگر خود نقل کنم :

#### ۱۲ - اصالت و توالی ابیات

اکنون ما باید سخت مشغول کار برای تشخیص اصالت ابیات و تنظیم صحیح توالی ابیات در غزلهای اصیل باشیم . پس وقت نداریم که عزا بگیریم چرا فلان نسخه بدلها و غزلها که آشکاراً مردود هستند (و تکلیفشان هم در سه جلد بعدی مزبور معین شده است) در کتاب اول ، یعنی «جامع نسخ حافظ» ضبط شده اند .

(حافظ : گزارشی از نیمه راه . صفحه پ - ۹۱)

## ۱۳ - جمع آوری در آینده

اینک نیز نظر خود را چنانکه در همین مقاله اخیرالذکر اظهار کرده‌ام در باره این ایرادی که آقای دکتر ( شاید به پیروی از یک حافظ دوست دیگر) در مورد «اغلاط آشکار» وارد آورده‌اند تأیید کرده عرض میکنم که ایراد ایشان علاوه بر آنکه ناصواب است دیرهم هست زیرا سالهاست که از این مرحله گذشته‌ایم و موضوع منتفی شده است .

اما در باره آینده تا آنجا که مربوط به کلمات منفرد میشود چنانکه در صفحه م-۴ مقدمه کتاب دوم خود نوشته‌ام معتقدم که :

دیگر احتیاجی به جمع آوری و ضبط اشتباهات ساده و آشکار در میان نیست. باید فقط کلمات اضافی جالبی را که محتملاً اصیل و یا لااقل بحث- انگیز باشد جمع آوری کرد و بعداً مورد قضاوت قرار داد.

ثانیاً در باره ابیات و غزلها و غیر غزلهای اضافی منسوب به حافظ که بعداً پیدا شود هنوز معتقدم که باید همه را بلااستثناء جمع کرده بر مجموعه موجود افزود و به نوبت خود به قضاوت راجع به اصالت یا مردودیت آنها پرداخت.

## ۱۴ - عده غزلها و ابیات اصیل

عده مجموع غزلهای منسوب به حافظ ( با احتساب صد و سه غزلی که حافظ شناس گرامی سرتیب مسعود جنتی عطائی کشف کرده در «دنباله سفینه حافظ» در خرداد ۱۳۵۱ به چاپ رساندند). عجمتاً ۸۳۹ تاست و اگر غزل تازه‌ای منسوب به حافظ پیدا شود باید به آن

شماره ۸۴. داد. از آن میان من به عدد بی خرده . ۹۰ غزل را اصیل میدانم. بعلاوه مجموع ابیات منسوب به حافظ به نظر من عجلتاً در حدود ۹۸۰۰ است که تقریباً پنج هزارتا از آنها اصیل و بقیه مشکوک یا مردود است.

### ۱۵ - منتقد حافظ و غلط گیر چاپخانه

آقای دکتر در صفحه ۲۵۱ اشاره کرده اند که عده معتابیهی غلط چاپی در این کتاب راه یافته است که در غلط نامه ذکر نشده است. عین عبارت ایشان چنین است.

ضمن مرور که غلطهای چاپی را یادداشت کردم  
تعدادشان بیش از اغلاط معمول در کتب فارسی  
گردید.

هم فزونتر باشد از چونانکه باید بشمری.

در صفحه ۲۵۲ نیز در تکمیل سخن فوق چنین نوشته اند :

اگرچه اغلاط چاپی آنها هستند که مؤلف در غلط -  
نامه ذکر میکند و بقیه را هر چه هست باید  
به احساب غلط موضوعی گذاشت با اندکی  
حسن نیت میتوان گفت یا متن درست غلط گیری  
نشده یا مصلحت ندیده اند که این همه غلط چاپی  
را منعکس سازند.

در جواب باید عرض کنم که :

۱ - به نظر بنده این جملات ایشان سخن یک منتقد حافظ شناس نیست بلکه بیشتر به حرف یک غلط گیر حرفه ای چاپخانه میماند که بر خلاف جمع همکاران خود هر کتاب را فقط از نظر میزان

اغلاط چاپی آن قضاوت کند و به عبارت دیگر خیال کند که اگر کتاب بی غلط چاپی باشد هر قدر هم که بی مطلب باشد شاهکار جاوید جهانی است و متقابلاً اگر مقداری غلط چاپی داشته باشد هر قدر هم از نظر مطلب ارزنده باشد باید آن را سوزاند و نویسنده آن رافلک کرد.

۲ - تهمت دایر بر اینکه « مصلحت ندیده‌اند که این همه غلط چاپی را منعکس سازند ».

چنان است که بنده هیچ « حسن نیتی » چه بسیار و چه اندک در وارد کننده آن نمی‌بینم. کدام مصلحت؟! این تهمت اصلاً شایسته مقام آقای دکتر هروی نیست و بیشتر به سخن همان غلط گیر حرفه‌ای چاپخانه میماند که این بار خدانکرده، بلانسبت دچار بیماری بدگمانی هم شده باشد.

۳ - مخصوصاً به آن اغلاط چاپی که در پیشرفت کارتصحیح و تحقیق مؤثر نیستند (و هر خواننده با سوادی آنها را به آسانی و دیدرنک برای خود حل میکند و میگذرد) تا چه اندازه میتوان اهمیت داد؟ بقول خود آقای هروی:

ما که ملزم نیستیم جواب هر بیسوادی را بدهیم!

۴ - کاری که شده است و کاری که مانده است

کاری که باید به انجام برسانیم کار مفصل و عمیق و دقیق تصحیح متن حافظ است. باید بر طبق روش علمی مراحل متعدد جمع-آوری و تصحیح را یکی پس از دیگری (و هر کدام را به نوبت خود) بیمائیم و پیش برویم شایسته‌تر بود که آقای هروی بجای مته به خشخاش گذاشتن در موضوع کوچک و فرعی اغلاط چاپی توجه میفرمودند که با وجود این غلطهای چاپی ادعائی ایشان، کتابهای

پنج گانه چاپ شده بنده در جستجوی حافظ صحیح اصولاً متن منسوب به حافظ را از سه مرحله عمده و اساسی انتقادی یعنی:

الف - جمع آوری

ب - تصحیح کلمات

ج - تشخیص اصالت غزلها و غیر غزلها

گذراننده و آن را برای طی مراحل بعدی تصحیح، بالاحص دو مرحله مهم ذیل آماده کرده است:

د - تشخیص اصالت ابیات

ه - تعیین توالی ابیات

#### ۱۷ - صعمت و نفاست چاپ

از آن گذشته، منکر فرمایش ایشان دایر بر فراوانی اغلاط عمده چاپی در این سلسله کتابها هستم. سخن ایشان را در این باب تا وقتی که فهرست کامل و دقیق این اغلاط را به چاپ نرسانده باشند تهمت ثابت نشده‌ای میدانم بلکه معتقدم از مقوله همان کولی انتقادهایی است که قزوینی به بهانه موارد اشتباه «واوعطف» و سایر «اغلاط فاحشه» بر سر خلخال بیچاره مالک نسخه خطی مورخ ۸۲۷ ه. ق. و ناشر متن انتقادی آن وارد کرده است.

تا اینجا بنده و اولیای چاپخانه کیهان به سهم خودمان طبیعتاً سخت کوشیده‌ایم که کتابهای مربوط به این کار بی غلط چاپ شود. اما بعد از همه کوششها بعضی غلطهای چاپی (که به هر حال معدود و در اکثریت هنگفت موارد بسیار جزئی هستند) در کتابها راه یافته است. هر کدام را که متوجه شده‌ایم در غلط نامه ذکر کرده‌ایم. بقیه را نیز هر وقت که متوجه وجود آنها بشویم متذکر خواهیم شد. اما به

عقیده بنده چنانکه عرض کردم این پنج کتاب خیلی هم کم غلط چاپ شده است و با ملاحظه همه عوامل وارد بنده از اولیای چاپخانه کیهان بخاطر دقت و سلیقه‌ای که در کار چاپ این سلسله کتب به خرج داده‌اند و میدهند متشکر هستم و معتقدم که باید ایشان بمناسبت میزان عالی صحت و نفاست چاپ این کتابها مورد تشویق و تقدیر عمومی واقع شوند.

بالاخره در صفحه م - ۱۲ از مقدمه پنجمین کتاب خود (حافظ : گزارشی از نیمه‌راه) از همه حافظ دوستان تقاضا کرده‌ام که اینگونه اغلاط در تمام این سلسله کتب را در مطبوعات کشور منتشرکنند تا متن بموقع خود تصحیح شود. اینک نیز از آقای دکتر بخاطر این زحمتی که کشیده و مقداری ازین اغلاط را جمع‌آوری کرده‌اند تشکر کرده همین تقاضا را تکرار میکنم.

### ۱۸ - نقطه گذاری

در صفحه ۲۴۷ موضوع مهم نقطه گذاری را مورد توجه قرار داده‌اند. بلی، چنانکه اشاره کرده‌اند (ص ۲۴۸) هنوز نقطه گذاری در زبان فارسی، مخصوصاً در دواوین شعرای کلاسیک ما به میزانی که غریبها در باره شعرای خودشان رعایت میکنند معمول نشده است. به نظر بنده شاید لزوم قطعی هم نداشته باشد که به همان اندازه معمول شود. مثلاً ما در پایان هر بیت شعر (با وجودیکه آخر جمله است) نقطه نمیگذاریم. بنده نیز اصولاً همین آزادی راجع به نقطه گذاری در آخر ابیات را رعایت کرده‌ام ولی در غیر این مورد کوشیده‌ام که مخصوصاً از حیث استفاده از نقطه و ویرگول علامت سؤال و علامت نقل قول اصول علامت گذاری غربی را رعایت کنم تا قرائت شعر برای خواننده روشنتر باشد. در مواردی نیز محتمل است خود



بنده یا حروفچین از این حیث اشتباه کرده باشیم که به آسانی قابل رفع است و چنانکه قبلاً نیز عرض کردم برای خواننده باسواد اهمیت خاص ندارد و مشکل بزرگی نیست.

با اینهمه ممنون میشوم اگر آقای دکتر همه موارد اصلاح نقطه گذاری در این کتاب را (که میفرمایند یادداشت کرده اند و کم و بیش در معنی مؤثر است) برای ارشاد بنده و استفاده سایر حافظ دوستان به چاپ برسانند یا مانند اغلاط دیگر چاپی که ظاهراً پیدا کرده اند با ذکر مأخذ و عرض تشکر از شخص ایشان در چاپ آینده کتاب درج شود :

#### ۱۹ - تصحیح انتقادی

آقای دکتر در مقاله مشروح خود در باره دو روش مختلف برای تصحیح متون سخن گفته اند. اولی را «تصحیح انتقادی» و دومی را «تصحیح متون قدیمه» خوانده اند، در باره کار بنده چنین نوشته اند :

آقای فرزاد به قصد چاپ یک نسخه منقح از طریق تصحیح انتقادی متن حافظ روی دوازده نسخه کار کرده، بدین معنی که معض اطمینان از صحت کلمات و اصالت مجموعه هر غزل، متن غزل را در دوازده نسخه خطی یا چاپی با هم سنجیده و به مدد ذوق و منطق و اطلاعات شخصی بهترین کلمه را از آن میان برگزیده است تا بعداً نسخه ای از این برگزیده ها به چاپ برسانند «

(ص ۲۴۲)

در معرفی روش «تصحیح انتقادی» مینویسند (ص ۲۴۲) که این روش مستلزم انجام یافتن عملیات تحقیقی ذیل است :

- ۱ - خود را در فضای ادبی و اجتماعی ششده سال پیش گذاشتن
- ۲ - در کالبد روح (کذا) یک نابغه ادبی آن عصر و زمانه فرورفتن و از زبان او سخن گفتن
- ۳ - نوسانات فکری او را در انتخاب میان دو کلمه حساب کردن

(ص ۲۴۲)

و بالاخره در باره روش فوق چنین اظهار عقیده کرده اند :

- ۱ - تصحیح انتقادی بالاتر از اجتهاد در یک مکتب ادبی یا در کار یک شاعر است
- ۲ - مشکلات این کار ذوقی - علمی بسیار است
- ۳ - این کاریست در بعضی موارد غیر ممکن
- ۴ - تصحیح انتقادی - آنهم حافظ - کاری است بیش از حد تصور دقیق و دشوار

(ص ۲۴۲)

یک نتیجه جالب که از بحث خود در باره این روش میگیرند

چنین است :

درواقع اینکه محققان به خود اجازه چنین کاری نمیدهند بدین جهت است که جرئت نمیکند

(ص ۲۴۲)

۲۰ - تصحیح ستون قدیمه

اما آقای دکتر به روش دیگر تصحیح نیز پرداخته در باره

آن چنین مینویسد :

بنده یا حروفچین از این حیث اشتباه کرده باشیم که به آسانی قابل رفع است و چنانکه قبلاً نیز عرض کردم برای خواننده باسواد اهمیت خاص ندارد و مشکل بزرگی نیست.

با اینهمه ممنون میشوم اگر آقای دکتر همه موارد اصلاح نقطه گذاری در این کتاب را (که میفرمایند یادداشت کرده‌اند و کم و بیش در معنی مؤثر است) برای ارشاد بنده و استفاده سایر حافظ دوستان به چاپ برسانند یا مانند اغلاط دیگر چاپی که ظاهراً پیدا کرده‌اند با ذکر مأخذ و عرض تشکر از شخص ایشان در چاپ آینده کتاب درج شود:

#### ۱۹ - تصحیح انتقادی

آقای دکتر در مقاله مشروح خود در باره دو روش مختلف برای تصحیح متون سخن گفته‌اند. اولی را «تصحیح انتقادی» و دومی را «تصحیح متون قدیمه» خوانده‌اند، در باره کار بنده چنین نوشته‌اند:

آقای فرزاد به قصد چاپ یک نسخه منقح از طریق تصحیح انتقادی متن حافظ‌روی دوازده نسخه کار کرده، بدین معنی که معض اطمینان از صحت کلمات و اصالت مجموعه هر غزل، متن غزل را در دوازده نسخه خطی یا چاپی با هم سنجیده و به مدد ذوق و منطق و اطلاعات شخصی بهترین کلمه را از آن میان برگزیده است تا بعداً نسخه‌ای از این برگزیده‌ها به چاپ برسانند»

(ص ۲۴۲)

در معرفی روش «تصحیح انتقادی» مینویسند (ص ۲۴۲) که این روش مستلزم انجام یافتن عملیات تحقیقی ذیل است:

۱ - خود را در فضای ادبی و اجتماعی ششصد سال پیش گذاشتن

۲ - در کالبد روح (کذا) یک نابغه ادبی آن عصر و زمانه فرورفتن و از زبان او سخن گفتن

۳ - نوسانات فکری او را در انتخاب میان دو کلمه حساب کردن

(ص ۲۴۲)

وبالاخره در باره روش فوق چنین اظهار عقیده کرده‌اند :

۱ - تصحیح انتقادی بالاتر از اجتهاد در یک

مکتب ادبی یا در کار یک شاعر است

۲ - مشکلات این کار ذوقی - علمی بسیار است

۳ - این کاریست در بعضی موارد غیر ممکن

۴ - تصحیح انتقادی - آنهم حافظ - کاری است

بیش از حد تصور دقیق و دشوار

(ص ۲۴۲)

یک نتیجه جالب که از بحث خود در باره این روش میگیرند

چنین است :

در واقع اینکه محققان به خود اجازه چنین کاری

نمیدهند بدین جهت است که جرئت نمیکنند

(ص ۲۴۲)

۲ - تصحیح متون قدیمه

اما آقای دکتر به روش دیگر تصحیح نیز پرداخته در باره

آن چنین مینویسد :

- پیروان متدهای خشک علمی این روش تصحیح  
انتقادی را معتبر نمیدانند و معتقدند که باید :
- الف - یک نسخه را انتخاب کرد  
ب - نسخه بدلها را در حاشیه آورد  
ج - وحق انتخاب را برعهده خواننده نهاد.
- (ص ۲۴۲)

یکی از مزایای روش اخیر به نظر آقای دکتر چنین است :

در تصحیح اقدم یا اصح نسخ ، از نوع آنچه علامه  
قزوینی کرده است مسئولیت مصحح کمتر است  
زیرا عین نسخه را نقل میکند

(ص ۲۸۰)

#### ۲۱ - حافظ شادروان خلخالی

چون به قزوینی و روش تصحیح او و چاپ دیوان حافظی که  
بنام او شناخته شده است اشاره فرموده اند خود را ناگزیر می بینم که  
که چند کلمه توضیح در این باب محض روشن شدن زمینه عرض کنم .

شادروان سید عبدالرحیم خلخالی قدیمترین نسخه وقت را از  
دیوان حافظ (که تاریخ کتابت آن ۸۲۷ هجری قمری یعنی سی و چهار  
سال شمسی بعد از مرگ حافظ بود) بدست آورد و آن را پس از مقابله  
با سه نسخه خطی (بترتیب مورخ ۸۹۸ و ۹۰۱ و ۹۸۴) و نیز چاپ  
بروکهاوس (۱۸۶۳ مسیحی یا ۱۲۴۲ شمسی) و افزودن چند ضمیمه  
ابتکاری و دقیق و مفید در آبان ۱۳۰۶ شمسی منتشر کرد. این به نظر  
بنده بزرگترین واقعه در جهان حافظ شناسی از آغاز پیدایش چاپ سنگی  
یا حروفی فارسی تا آن زمان است. از آن تاریخ تا امروز نیز نسخه

خلخالی اهمیت و اعتبار نسبی خود را حفظ کرده کم یا بیش مورد اتکای همه حافظ شناسان بوده است.

#### ۴۴. اتکای قزوینی برخلخالی

کتاب قزوینی ( با کمک دکتر قاسم غنی ) در اواسط سال ۱۳۱۸ شمسی شروع شد و در اواسط ۱۳۲۰ از چاپ درآمد. قزوینی درباره روشی که بقول خودش در تصحیح حافظ پیش گرفت با اشاره به نسخه خلخالی در صفحه لظ (یعنی ۳۹) مقدمه کتاب خویش چنین نوشته است :

خود را ملتزم و مقید کردم که در خصوص کمیت اشعار، یعنی از لحاظ عدد غزلیات و عدد ابیات هر غزلی ( نه از لحاظ صحت و سقم عبارات ) از ابتدا تا انتهای کتاب فقط و منحصرأ همان نسخه (خلخالی) را اساس کار خود قرار دهم و هرچه در آن نسخه موجود است از غزلیات و مقطعات و مثنویات و رباعیات تماماً و بدون هیچ زیاده و نقصان آنها را چاپ کنم و هرچه در آن نسخه موجود نیست خواه غزلیات مستقل و خواه ابیات متفرقه بعضی غزلها یا غیرذلک آنها را مطلقاً کالعدم انگاشته بکلی از آن صرف نظر نمایم.

قزوینی همین مطلب را بار دیگر در صفحه فر (۷۷) به عبارت

ذیل بیان کرده است :

از حیث کمیت اشعار دیوان حافظ یعنی از حیث عدد غزلیات و عدد ابیات هر غزلی اساس طبع

خود را منحصرأ و منفرداً همین نسخه خ ( - خلخالی )  
 قرار داده ایم و هرچه اشعار در این نسخه است  
 چاپ کرده ایم و هرچه در آن نیست بکلی از آن  
 صرف نظر نموده (ایم)

به عبارت دیگر قزوینی بنا بر اظهار صریح خودش از حیث عده  
 غزلها ( و غیر غزلها ) و نیز از حیث عده ایات بی هیچ کم و زیاد  
 نسخه خلخالی را تکرار کرده کار خود را در باره متن حافظ ( بر فرض  
 هم که مرحله جمع آوری را اصلاً ندیده بگیریم ) محدود به نخستین  
 مرحله از مراحل چهار گانه تصحیح متن ( یعنی فقط تصحیح کلمات )  
 کرده است . ( ضمناً گوئی مسلم است که قزوینی حتی از وجود مسئله  
 بسیار مهم توالی ایات در حافظ خبر نداشته کوچکترین اشاره ای به آن  
 نکرده قهرأ از حیث توالی ایات نیز کور کورانه متن خلخالی را پیروی  
 کرده است ) . بهر حال همین کار محدود و نسبتاً ابتدائی قزوینی  
 ( یعنی تصحیح کلمات ) نیز تا چه اندازه ارزش دارد قابل بحث است .  
 بعنوان نمونه میتوان توجه کرد که در بیت مشهور با وجودیکه  
 قسمت آخر آن در خلخالی ( سرمشق قزوینی ) صحیحاً « خدایا میکرد »  
 ضبط و چاپ شده است قزوینی آن را بدون رعایت ضبط منبع خود و سیاق  
 معنی و حتی اقتضای دستور زبان فارسی به « خدارا میکرد » تبدیل  
 کرده است . در کار قزوینی روی متن حافظ خلخالی از این قبیل نمونه ها  
 فراوان است . نیز توجه شود که غزل بزرگ :

مژده ای دل که مسیحا نفسی میآید

که زانفاس خوشش بوی کسی میآید

در حافظ مشهور به چاپ قزوینی وجود ندارد . شنیدم ( والعهدة  
 علی الراوی ) که از قزوینی پرسیدند آیا به نظر او این غزل اصیل است

یانه. گفت اصیل است. گفتند پس چرا در چاپ حافظ شما نیست  
گفت برای اینکه در حافظ خلخالی ضبط نشده است!  
۲۳ - رفتار قزوینی با خلخالی

باری، مقارن اوایل ۱۳۱۸ شمسی دوازده سال تمام از چاپ  
حافظ خلخالی گذشته بود. طبیعی است که تصور کنیم که خلخالی در  
این مدت اصلاحاتی در متن حافظ خود کرده طالب فرصت و وسیله  
برای منتشر کردن چاپ دوم کتاب خود بود. در همین اوان ناگهان  
قزوینی پس از اقامت طولانی (قریب به سی سال) در اروپا به ایران  
برگشت و با وجودیکه تا آن وقت هیچ کتاب شعر فارسی تصحیح  
نکرده بود (و بعد از حافظ نیز نکرد) بیدرنگ دست بکار تصحیح حافظ  
شد. در این کار نیز از یشتیبانی بیدریغ وزارت فرهنگ وقت (منجمله  
اعتبارات هنگفت مالی دولت) بر خوردار بود. جالب است که در این  
موقع فضل تقدم خلخالی را رعایت نکرد و او را حتی به همکاری خود  
در تصحیح حافظ نپذیرفت ولی از طرف دیگر اساس کار خود را همان  
نسخه خلخالی که از خود او گرفته بود قرار داد! چنانکه خودش  
شرح داده است نسخه خطی خلخالی را با نسخه چاپی خلخالی مقابله  
کرد و گفت در حدود چهارصد مورد هست که ضبط نسخه خطی  
خلخالی با چاپ خلخالی فرق دارد. تصریح هم کرد که خلخالی  
در حدود صدوده تا از این موارد را در غلط نامه چاپ خودش ذکر  
کرده است. پس بنا بر گفته خود قزوینی مسئله محدود به قریب  
دویست ونود فقره اختلاف قرائت میان نسخه خطی خلخالی و نسخه  
چاپی خلخالی میشود.

قزوینی میتواندست یک غلط نامه تکمیلی (درمنتها ده دوازده  
صفحه) ترتیب بدهد و این اختلاف قرائتها را در اختیار حافظ دوستان



بگذارد ولی بجای این کار برای خودش این حق را قائل شد که بخاطر همان دویست ونود اختلاف قرائت هیا هوئی براه انداخته حافظ چاپ خلخالی را تخطئه کرده با آن سابقه امر (و ضمناً بر اساس همان نسخه خلخالی) حافظ دیگری بنام خودش به چاپ برساند.

از جمله در باره آن اختلاف قرائتها در صفحه فر (- ۴۷) مقدمه شلوغ پلوغ خود چنین نوشته است:

اغلاط بسیار فاحش واضح که اغلب ناشی از سهو و غفلت کاتب یا طغیان قلم اوست در این نسخه (خلخالی) بسیار فراوان است.

صفات «فاحش» و «فاحشه» و «عجیب» به تکرار در مقدمه کتاب قزوینی در باره اغلاط حافظ خلخالی بکار برده شده است. بهر حال حافظی با این ترتیب (یا شاید خلاف ترتیب) در اواسط ۱۳۲ از چاپ درآمد و تا امروز در دسترس همگان (از جمله آقای دکتر هروی) قرار دارد. در این مدت حافظ قزوینی حتی نام «حافظ خلخالی» را از صفحه ذهن عامه محو کرده است و از آن گذشته تبلیغ به نفع قزوینی و حافظ او گروهی را از نظر فرهنگی گمراه کرده و برای گروه دیگر مایه جلب منفعت مادی و مقام اجتماعی گردیده است. من شایسته میدانم که حافظ دوستان امروزه بکوشند و حافظ را از شر قزوینی و دار دستهایش برهانند. در این میان شخصاً بعید نمیدانم که خلخالی بیچاره از دست قزوینی دق کرده باشد.

۲۴ - تناقض در عقیده آقای دکتر

باری. اگر بخواهیم از سخنان آقای دکتر هروی نتیجه گیری کنیم و بپرسیم: «آقای دکتر، شما بالاخره در موضوع تصحیح متن

کدام را مرجح می‌شمارید ، روش قزوینی را ، یا روش فرزاد را ؟  
 می‌بینیم که آقای دکتر دو عقیده متضاد در این باب اظهار کرده‌اند .  
 یک جا می‌فرمایند :

بنده هم مثل آقای فرزاد نمیتوانم بکلی ذوق و فهم  
 خود را نادیده انگارم و صرفاً به کاری در حد  
 باستانشناسی اکتفا کنم .

(ص ۲۴۲)

با وجود این در همان صفحه چنین توصیه کرده‌اند:

بهتر است که محقق به تصحیح یک متن قدیمی  
 اکتفا کند تا خلل تازه‌ای در کار حافظ پدید نیاید .

(ص ۲۴۲)

نظری که خود بنده میخواهم در این مورد اظهار کنم این  
 است که آن محققان بی جرئت و «پیروان متدخشک علمی» (به نظر  
 بنده در حقیقت متدی که خشک است ولی علمی نیست ) حتی باستان  
 شناس هم نیستند زیرا توجه ندارند که :

الف - وهله جمع‌آوری وهله مستقلی است و باید از مراحل  
 تصحیح بکلی جدا شود .

ب - باید همه متن منسوب به شاعر را جمع‌آوری کرد و اساس  
 کار قرارداد نه فقط متن یک یا چند نسخه قدیم را .

ج - هر نسخه بدل را باید مستقیماً در سطر علیحده در زیر کلمه  
 مربوط در متن اساس چاپ کرد نه در پاورقی یا هامش یا صفحات  
 دیگر کتاب .

د - بالاخره مصحح کسی است که عمل تصحیح را با همه

مشکلاتش و باوجود همه اشتباهاتی که ممکن است در ضمن این عمل مرتکب شود انجام بدهد. به عبارت دیگر کسی که جرئت ندارد اقدام به تصحیح کند و فقط به تهیه رونوشت ضبط اقدم نسخ و ضبط قرائتهای دیگر در ذیل آن اکتفا کرده به نام «حفظ امانت» کار اصلی خودش را که عبارت از قبول مسئولیت قضاوت باشد به گردن خواننده بیگناه بیندازد شایسته اسم مصحح نیست.

#### ۲۵ - جامعیت مرجع بر قدمت

آقای دکتر در دنبال همین بحث یک جا گفته اند:

در تصحیح انتقادی از اقدم نسخ چشم میپوشیم.

(ص ۲۵۳)

از جمله ایشان چنین برمی آید که در تصحیح متون عملاً تجربه چندانی ندارند و سخن ایشان بسی دور از حقیقت است. بنده هرگز نگفتم آنکه از اقدم نسخ چشم میپوشیم. آنچه گفتم آنکه بدان عمل نیز کرده ام این است که باید از اقدم متون حداکثر استفاده ممکن را بکنیم ولی اساس کار خود را به متنی که در این نسخ ضبط شده است محدود نکنیم بلکه دایره منابع را وسیعتر کرده از نسخ متوسط و حتی جدید نیز استفاده کنیم. به عقیده من جمع آوری متن حافظ در وهله اول بطور کامل انجام نگرفت و تا مدت مدیدی (یعنی حدود دو قرن بلکه دو قرن و نیم) بعد از مرگ او ادامه داشت. بالنتیجه قسمتهائی از متن اصیل او در اقدم نسخ ضبط نشده است و اقدم نسخ از این حیث ناقص هستند. به همین علت ضبط نسخ متوسط و حتی نسخ جدید را نمیتوان نادیده انگاشت. بالاخره هدف کوشش ما باید این باشد که به تمام متن منسوب به حافظ در طی قرون دسترسی بیابیم و هیچ

قسمت اصیل (حتی یک کلمه) از متن او صرف نظر از این که در کدام زمان و در کدام منبع ضبط شده باشد از نظر انتقادی ما دورنماند.

۲۶ - چرا تکیه بر ذوق؟

در ضمن بحث راجع به روش تصحیح متن به کسی اشاره کرده‌اند که می‌خواهد:

اختلافات متن حافظ را به تأیید نظر حل کند

(ص ۲۴۴)

.... و حافظ شاعری را به کمک ذوق خود بسنجد

(۲۵۲)

مگر بنده پیر مغان هستم که به تأیید نظر حل معماکنم؟ خود را یک کارگر ساده تحقیقی میدانم که سوای اتکاء بر ضبط منابع و مراجعه به کتب لغت و دستور زبان فارسی و توجه به سیاق معنی در خود بیت و استمداد از شواهد در ابیات دیگر دیوان حافظ وسیله‌ای برای سیر بسوی متن صحیح حافظ ندارم. در صفحه م - ۲ مقدمه همین کتاب نیز صریحاً چنین نوشته‌ام:

در کتاب حاضر در هیچ موردی متعمداً ذوق

شخصی را دخالت نداده‌ام، بلکه همواره خواسته‌ام

که نتیجه کار من مبتنی بر قضاوت بی‌غرضانه

و منطقی درباره قرائتهای مختلف مضبوط در منابع

من باشد.

آشکارا عرض میکنم که بنده هیچوقت نتوانسته‌ام حافظ را به کمک «ذوق» خودم بسنجم، بلکه در هر مرحله تصحیح و تشخیص اصالت هر کلمه و هر بیت و هر غزل منسوب به او اصرار داشته‌ام که با روش و به کمک وسایلی که در بالا به آن اشاره کرده‌ام نظر خود را

اظهارکنم . در این میان البته در موارد متعدد اشتباه کرده‌ام یا منابع من ناقص هستند . رفع این اشتباهات و نقائص با حافظ شناسان معاصر و آینده است .

ولی نمیدانم چرا آقای دکتر بدون هیچ دلیل قانع کننده‌ای مرا در این کار به اتکاء بر « ذوق » متهم میدارند ؟ اگر میخواستم به ذوق خود تکیه کنم دیگر نوشتن پنج جلد کتاب در سه هزار و سیصد صفحه به قطع وزیری و با حروف ریز تا اینجا ( یعنی تا نیمه راه ) لزومی نداشت بلکه فقط متن ساده‌ای را به شکل یک کتاب دوست سیصد صفحه‌ای منتشر میکردم و میگفتم که « بنا بر ذوق من متن حافظ همین است و جز این نیست و هر کس که نمیخواهد نخواهد » . گمان نمیکنم ارائه منابع و دلایل را در فرد فرد موارد قضاوت بتوان پیروی از « ذوق شخصی » خواند و بدون ارائه دلیل محکوم کرد .

#### ۲۷ - ذوق چیست ؟

اما ضمناً این سؤال جالب پیش می‌آید که بینیم منظور از « ذوق » چیست ؟ به گمان من ممکن است دو مفهوم کاملاً متضاد از این کلمه مستفاد شود که یکی از اینها شاید « توانائی استنباط فاضلانه در اعلاحد دقت و ظرافت و ابتکار » باشد . این در حقیقت موهبتی است نادر و باید البته از آن استقبال کرد . دیگری رامیتوان به عبارت « قضاوت سطحی و مغلوط و نامستند » بیان کرد و البته حکم چنین « ذوقی » ( که معمولاً شخصی و انفرادی نیز هست ) قابل قبول نیست . بهر حال این دو « ذوق » از زمین تا آسمان با یکدیگر فرق دارند و نباید آنها را با یکدیگر اشتباه کرد . هر وقت که منتقدی کلمه « ذوق » را بکار میبرد باید تصریح کند که منظورش کدام یک از این دو حقیقت غیر قابل جمع با یکدیگر است .

## ۲۸ - تصحیح قیاسی

مطلبی که آقای دکتر با تأیید خاص از آن سخن می‌گویند «تصحیح قیاسی» است که در باره آن یک جا چنین نوشته‌اند:

یک موردش هم رخنه در کار تحقیق است.

(ص ۲۴۷)

نمیدانم چرا آقای دکتر اینقدر تصحیح قیاسی را مذموم می‌شمارند و اصلاً گوئی از آن وحشت دارند. اساساً بد نیست بینیم تصحیح قیاسی عبارت از چیست؟

به نظر من در بعضی از موارد ممکن است مصحح متن ببیند که جای کلمه صحیح در میان همه منابع او خالی است. در این صورت حق مشروع، بلکه وظیفه مسلم او آن است که حتی المقدور مغز خود را بکار انداخته با در نظر گرفتن همه عوامل و قرائن مربوط (منجمله سیاق معنی بیت) حدس بزند که کلمه صحیح محتملاً کدام بوده است و بالتجربه آن جای خالی متنی را بوسیله پیشنهاد اصلاحی خود پر کند. بموقع خود پیشنهاد او را حافظ‌شناسان مورد مذاقه و بحث قرار داده بالمآل می‌پذیرند یا رد می‌کنند. در هیچیک از این مراحل و حالات، کفر نمیشود و درحقیقت تصحیح قیاسی وسیله مفید و لازمی برای تکمیل تحقیق است.

ناچار به یادم می‌آید که آقای مجتبی مینوی طهرانی (استاد قدیم آقای دکتر هروی) در طی یک سخنرانی خود در چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی در شهریور ۱۳۵۲ در شیراز بنده را بطور کلی متهم به «قیاس کردن» در ضمن تصحیح حافظ کردند و قیاسهای مرا (باز بطور کلی) غیرقابل قبول خواندند. من جوابی به این تهمت ندادم.

و نهمین ولی جالب است که خود آقای مینوی درباره رساله منشور ناصر خسرو چنین نوشته‌اند :

من نسخه خود را از روی نسخه‌ای که نزد آقای  
حاج سید نصرالله تقوی موجود بود نوشتم و هنگام  
استنساخ بعدس و قیاس تصحیحاتی در آن نمودم .  
(دیوان ناصر خسرو ص ۵۶۲)  
چاپ تهران ، ۱۳۳۵

ضمناً اینجا سئوالی از آقای دکتر هروی دارم . آیا تصور  
میفرمائید که «تصحیح قیاسی» برای بعضیها هنر نمائی است و برای  
بعضی اشخاص دیگر جرم قابل تعقیب ؟

۲۹ - صوفی با صفا

شاید در نظر آقای دکتر مورد عمده در میان تصحیحات قیاسی بنده  
در حافظ عبارت از پیشنهاد کلمه «صوفی» در دومین بیت ذیل باشد .

ترکان پارسی گو بخشندگان عمرند

ساقی بده بشارت پیران پارسا را

گر مطرب حریفان این پارسی بخواند

در رقص و حالت آرد صوفی باصفا را

بنده دلایل مشروح خود را برای اختیار این قرائت در صفحات  
۱۲ تا ۱۴ کتاب دوم خود بیان کرده‌ام و اینجا تکرار نمیکنم اما  
الساعه نیز (چهار سال تمام پس از نشر آن کتاب) عرض میکنم که  
به صحت کلمه «صوفی» در این محل آنقدر اطمینان داشتم که پیش  
بینی ذیل را در همان کتاب (صفحه ۱۳) در این باب کرده‌ام  
و اکنون نیز تأیید میکنم :

یک وقت متن صحیح این بیت (شامل کلمه «صوفی»  
در اینجا بجای «رندان» یا «پیران») در یک  
نسخه حافظ پیدا خواهد شد.

### ۳ - تحقیقات ناگهانی

آقای دکتر در محل دیگر (ص ۲۴۶) این جمله عجیب را  
نوشته اند :

نباید ناگهان همه ده دوازده نسخه سند خود را  
نادیده بگیرد و بنویسد « این تصحیح قیاسی من  
است » تا به یک پشداوری خود جامه عمل  
پوشاند.

اولاً بنده در هیچیک از موارد جمع آوری و قضاوت درباره  
حافظ کاری « ناگهانی » نکرده بلکه اعلا درجه تأمل را که در قوه  
داشته ام رعایت کرده ام . تهمت نامستند ایشان را درباره « ناگهانی »  
بودن بعضی از قضاوت های خود سخت ناوارد دانسته از ایشان دعوت  
میکنم که یا دلیل قابل قبولی برای این اتهام خود ارائه بفرمایند  
یا سخن خودشان را پس بگیرند .

### ۳۱ - پشداوری و پسدآوری

ثانیاً اظهار نظر کرده اند که بنده قصد « جامه عمل پوشاندن  
به یک پشداوری » خود داشته ام . این را نیز یک اتهام اضافی و غیر  
قابل اثبات از جانب آقای دکتر میدانم ، اتفاقاً تصحیح قیاسی بنده  
در همه موارد « پسدآوری » بوده است نه پشداوری ، زیرا فقط پس  
از آنکه همه قرائت های مختلف موجود را سنجیده هیچیک از آنها را  
مقتنع نیافتم درصدد آن برآمدم که حدس بزخم کلمه صحیح محتملاً  
کدام است .



## ۳۲ - قلت عده موارد

بالاخره گمان میکنم در سرتاسر دیوان حافظ کلمه صحیح را در لاقط نود و هشت بلکه نود و نه درصد از موارد در یکی یا چندتا از منابع خود یافته‌ام و احتیاجی به تصحیح قیاسی در میان نبوده است باز از آقای دکتر دعوت میکنم که بجای ناراحت شدن بخاطر امر کلی و مبهم «تصحیح قیاسی» چند تا از این گونه تصحیحات مرا صریحاً ذکر کنند و دلایل خود را برای غلط بودن هر یک از آنها اقامه نمایند. خلاصه، فراموش نشود که عده تصحیحات قیاسی من خیلی که حدت کند شاید به حدود یک درصد از موارد اختلاف قرائت و تصحیح کلمات نزدیک میشود. پس به نظر من اساساً تصحیح قیاسی در شعر حافظ مسئله‌ای اساسی نیست و هیچ لزومی ندارد که ما گاهی را کوهی پنداشته برای خود مایه در دسر بسازیم.

## ۳۳ - کدام نوآوری؟

در صفحه ۲۷۹ در ضمن اشاره به قرائتی که بنده آن را صحیح میدانم ولی ایشان آن را نمی‌پسندند ( یعنی «بمرده» در برابر «نمرده» یا «چومرده» ) چنین نوشته‌اند:

لابد برای اینکه کار تازه‌ای ارائه شود باید  
نامانوس‌ترین وجه را انتخاب کرد.

در صفحه ۲۸۰ نیز نوشته‌اند :

در بسیاری از موارد نوآوری‌های ایشان نه با منطق  
مطابق است و نه با ذوق.

بنده این را یکی دیگر از تهمت‌های ناروا و غیر قابل اثبات  
ایشان میشمارم زیرا هرگز در سرتاسر این تحقیق در پی آن نبوده‌ام

که حقیقت را برای خاطر آنکه « کار تازه ای ارائه کنم » و یا « نوآوری کرده باشم » کنار بگذارم . اما فراموش نشود که حافظ مرد بسیار فاضلی بوده و از آن گذشته به زبان معمول ادبی حدود ششصد سال پیش از این سخن گفته است . پس ناچار بعضی از کلمات و عبارات او برای بعضی از حافظ دوستان امروزه که فقط به چاپهای پرخلفی (مانند قدسی و قزوینی) دسترسی داشته‌اند « نامأنوس » است . در این سلسله کتب همواره کوشیده‌ام که با مطالعه ضبط همه منابع و با اتکاء بر موازین عینی تحقیقی حتی المقدور به متن اصیل حافظ دسترسی پیدا کنم . علت در همه مواردی که موفق به نیل به این نتیجه نشده‌ام عبارت از قصور فهم من یا ناقص بودن منابع من بوده است ولی هرگز قصد « نوآوری » نداشته‌ام . ایشان را به مبارزه دوستانه ولی جدی تحقیقی می‌طلبم که یا اتهام خود را پس بگیرند یا لااقل یک مورد از « نوآوری » فرضی مرا با سند و دلیل و برهان بتوسط مطبوعات کشور به اطلاع حافظ دوستان برسانند . ضمناً باید متذکر بود که « تصحیح قیاسی » غیر از « نوآوری » است . بعلاوه خودشان در صفحه ۲۷۹ در ضمن نتیجه‌گیری کلی راجع به کتاب دوم بنده بعنوان نخستین نتیجه چنین نوشته‌اند :

مجموعاً نسخه‌های رایج و معتبر مورد قبول واقع

شده است .

به نظر بنده همین سخن ایشان متناقض با سخن دیگر ایشان دایر بر منسوب داشتن بنده به « نوآوری در بسیاری از موارد » میباشد . اگر در مواردی به نتیجه‌ای سواى آنکه عامه حافظ دوستان با آن آشنا هستند رسیده باشم با در نظر گرفتن همه عوامل تحقیقی مربوط ، آنهم با ذکر منابع و دلایل خود به آن نتیجه رسیده‌ام نه به خاطر نوآوری .

### ۳۴ - تورم تحقیقی

در صفحه ۲۷۶ میگویند که در مقاله خودشان خواسته‌اند شیوه «گریز از تورم» را رعایت کنند. نیز متقابلاً معتقدند که:

توضیحات طولانی آقای فرزاد... طبق معمول کتاب را پر و متورم کرده است.

بنده هیچوقت در صدد نبوده‌ام که حتی یک کلمه بیش از آنکه لازم باشد در این سلسله کتب بنویسم. ولی هرکاری حجم طبیعی خود را دارد و اگر حجم طبیعی کار زیاد باشد غیر از تورم است. بالنتیجه فقط بر اثر ناقص کردن کار میتوان آن را در حجمی کمتر از اندازه درستش انجام داد. جسارتاً به ایشان خاطر نشان میکنم که هر چند فیل از موش بزرگتر است انصاف نیست که کسی به دلایل شخصی موش را معیار حجم قرار داده طبیعت را متهم کند به اینکه در پدیدآوردن فیل مرتکب «تورم گرایی» شده است!

### ۳۵ - تکرار مفید

در صفحات ۲۵۴ تا ۲۵۶ در باره «تکرار» بحث کرده‌اند. مناسب میدانم اینجا توضیحی در این باب بدهم.

دو نوع تکرار داریم. یکی که عبارت از تجدید وقوع غیر لازم یک لفظ یا معنی است و در همه زبانها عیب شمرده میشود. روشن است که باید در کار نویسندگی و شاعری از چنین تکراری اجتناب کرد.

اما در بعضی مواقع دیگر نویسنده یا شاعر با تمعد و محض تأیید یا احياناً تزئین به تکرار کلمه یا مفهومی میپردازد نمیدانم این

گونه تکرار جزو صنایع بدیعی فارسی در هیچ کتابی ذکر شده است یا نه .  
نمونه ساده آن در بیت ذیل مشاهده میشود :

زمان خوشدلی دریاب ، دریاب که گل تا هفته دیگر نباشد .

آقای دکتر نیز بیت ذیل را بعنوان شاهد مثال تکرار مطلوب

« برای تأکید و جلب نظر به قسمت ویژه‌ای از موضوع » آورده‌اند :

دل و دینم ، دل و دینم برده است برودوشش ، برودوشش ، برودوشش

(ص ۲۵۶)

نیز در موارد مختلف منظور خود را با کلماتی که عین یکدیگر یا شبیه یکدیگر هستند بیان میکند . نکته این است که همین تکرارهای مثبت و مفید یکی از علائم مشخص کننده سبک لفظ یا معنی در شاعر است . هر نابغه‌ای مانند حافظ در مجموعه آثار خود بطور کلی از سنخیت برخوردار است . ازینرو میتوان از لفظ یا معنی او در یک قسمت از آثارش برای تعیین و تشخیص لفظ یا معنی او در قسمت دیگری از نوشته‌هایش دلیل آورد و کمک گرفت . اشتباه نشود ، نمیتوان شاعر را مکلف کرد که لفظ یا مفهوم خاصی را که در محلی بکار برده است در محل دیگر نیز بیاورد . ولی این مسلم است که اگر عین یا شبیه آن را در شعر خود آورده باشد این تکرار طبیعی را میتوان بعنوان مؤید کلمه یا نکته منظور در قسمت دیگر از متن او قبول کرد .

### ۳۶ - شمع شب افروز

مثلاً اگر هر دو صفت « شب افروز » و « دل افروز » برای « شمع » در محلی ضبط شده باشد ( ص ۲۵۵ ) و ما بینیم که شاعر در محل دیگر « شمع شب افروز » بکار برده است با رعایت همه عوامل دیگر

صحیحاً متمایل میشویم به اینکه بگوئیم در محل اول نیز متن مرجع همان « شمع شب افروز » است نه « شمع دل افروز » ولی آقای دکتر در صفحه ۲۵۵ مینویسند :

به نظر بنده این دلیل اثبات مدعا نمیشود چه شاعر ملزم نیست که اگر یک بار « شب افروز » گفت تا آخر کتاب آن را تکرار کند.

۳۷ - پیر خندان

همچنین حافظ در یک غزل خود به محضر پیرمغان وارد میشود. در نسخ به تفاوت یکی از دو صفت برای پیرمغان ضبط شده است که یکی « خندان » و دیگری « خوشدل » باشد. در غزل دیگری می بینیم که باز حافظ بر پیرمغان وارد میشود و متن قسمت مربوط در آنجا چنین است :

سلام کردم و با من به روی خندان گفت...

بنده معتقدم که این در حد خود از نظر تحقیقی دلیل است برای اینکه شاعر در آن مورد قبلی نیز در وصف پیرمغان کلمه « خندان » را بکار برده و گفته باشد :

دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست.

آقای دکتر با منطقی که به گمان بنده غیر منطقی است در این مورد (ص ۲۵۴) دو سؤال عجیب ذیل را کرده اند :

۱ - مگر آنجا حافظ میتواندست بگوید :

سلام کردم و با من به روی خوشدل گفت؟

۲ - مگر پیرمغان متعهد است که در سراسر متن

حافظ به یک حالت (خندان) بماند؟

خودمانیم ، آقای دکتر ، این چه جور استدلال و استنتاجی است؟ اگر همین تکرارهای مثبت و اصولی نادیده گرفته شود از کجا میتوانیم پیدا کنیم که به عبارت خودمان «سلیقه خاص روش تفکر، طرز بیان و زبان ویژه شاعر» (ص ۲۵۴) کدام است؟

۳۸ - «گناه» زبان فارسی!

در پایان این بحث راجع به «تکرار» ناگفته نباید گذاشت که آقای دکتر در صفحه ۲۵۶ چنین نوشته‌اند.

اگر تکرار معنوی عیبی شمرده شود عیب از حافظ نیست ، از زبان فارسی است که بیشتر اصطلاحات آن تکرار معنوی دارد.

بنده به سهم خود حیرت کردم که چطور آقای دکتر به این سهلی و سادگی سرتاسر زبان فارسی را معیوب شمرده ، محکوم کرده‌اند!

۳۹ - نظرات قطعی

ایشان منجمله بنده را بخاطر اظهار نظرهای «قطعی» محکوم میکنند ولی مقاله خودشان (مخصوصاً در مواردی که منجر به صدور حکم محکومیت بنده میشود) پراز اظهار نظرهای قطعی است .

درحقیقت به خاطر ندارم که حتی در یک مورد هم لحنی که تا حدی مقرون به تردید باشد و قرائت یا عقیده دیگری را نیز محتمل بشمارد در مقاله ایشان دیده باشم . ایشان در این میزان مخالفت پابنده تا به آنجا رسیده‌اند که در صفحه ۲۴۸ چنین نوشته‌اند :

آقای فرزاد مواردی را نظر قطعی داده‌اند که شاید اگر از خود خواجه می پرسیدند بدان قطعیت نظر نمیداد.

اولاً آقای دکتر از کجا ضمانت میکنند که حافظ چگونه جواب میداد؟ ثانیاً نخستین جملاتی که بنده در مقدمه همین کتاب خود نوشته‌ام و ذیلاً نقل میکنم برای اثبات بطلان این تهمت کافی است:

همانطور که سطح زمین هرگز از لرزه‌های مختصر خالی نیست متن حافظ نیز هرگز از اختلافات مختصر قضاوتی و ذوقی خالی نخواهد بود. درصدها مورد هر کسی به سلیقه خود لفظی را اختیار خواهد کرد و تعبیری را مصراً مرجح خواهد شمرد..... پس بهتر است که در آغاز این بحث قبول کنیم که متنی از اشعار حافظ که در همه دقایق مورد قبول همه حافظ دوستان باشد وجود ندارد و هرگز بوجود نخواهد آمد..... در بسیاری از موارد اختلاف، حقیقتاً اظهار نظر قاطع امکان پذیر نیست، و مرجح دانستن یک صورت متن بر سایر صورتهای منسوب بسیار دشوار است.

(مقدمه. صفحه م - ۱)

#### ۴ - یک فایده اشتباهات مشترک

گاهی اشتباه خاصی در محل واحد در دو یا چند نسخه خطی مختلف مشاهده میشود. در بعضی موارد این امر دلیل بر آن است که محتملاً منابع خطی مزبور همزمان یا قریب الزمان هستند یا از روی منبع مشترکی نوشته شده‌اند. از این قبیل است «برنخواست» بجای «برنخواست» که در بیت واحد در هر دو نسخه خطی ی ب (از منابع دوازده گانه بنده) نوشته شده است و به نظر بنده قرائن متعدد دیگر را در باره ارتباط خاص میان این دو نسخه بی تاریخ تأیید میکند.

محقق باید از همه این قرائن برای آشنا شدن با خصوصیات منابع خود از جمله تاریخ تقریبی متن آنها استفاده کند. من به این نتیجه رسیده‌ام که ی در نیمه اول قرن دهم هجری قمری و ب در نیمه دوم همان قرن نوشته شده است. اما آقای دکتر در صفحه ۲۵۴ با اشاره به همین «برنخواست» و «برنخواست» در این دو نسخه خطی چنین نوشته‌اند:

مگر در زسان ما کودکان دبستانی همین اشتباه  
املایی را مرتکب نمیشوند؟ آیا میتوان گفت  
اینها هم با کاتب نسخه ی و ب تقریباً همزمان  
بوده‌اند؟

#### ۴۱ - فایده شاعری و شعرشناسی

آقای دکتر گوئی معتقدند که شاعری و شعرشناسی برای کسی که بخواهد متن حافظ را تصحیح کند مضر است زیرا در صفحه ۲۴۶ چنین نوشته‌اند:

اگر بنا باشد در معرفی دیوان یک شاعر از تصحیح  
متون قدیمه به تصحیح انتقادی بروید و از تصحیح  
انتقادی به تصحیح قیاسی بیم آن است که به مدد  
ذوق شاعرانه خود از این پایگاه نیز بگذرید.

ولی به نظر بنده کسی که شاعر و شعرشناس باشد بهتر میتواند درك کند که ذهن حافظ در هنگام آفرینش و پرداخت انتقادی اشعار خود چگونه کار میکرد و کدام دقایق لفظی و معنوی را از نظر هنر خویش ترجیح میداد. متقابلاً میتوانیم بگوئیم کسی که «ذوق شاعرانه» نداشته باشد شخص ناوارد، بلکه کژ طبع جانوری است که انصاف نیست بقصد تصحیح به دیوان حافظ نزدیک شود و در این کار بسیار دقیق و بسیار ظریف دخالت کند.



## ۴۲ - سکوت سیاسی

آقای دکتر (ص ۲۸۰) اشاره تأیید آمیزی به مقاله آقای احمد شاملو در روزنامه کیهان (۲۴ خرداد ۱۳۵۲ و بعد) در انتقاد از همین سلسله انتشارات دانشگاه پهلوی شیراز راجع به حافظ کرده‌اند. ولی نمیدانم چرا از جوابی که بنده بلافاصله به این مقاله در همان روزنامه وزین دادم (وهر دو مقاله در «حافظ: گزارشی از نیمه راه» صفحات پ ۳۳ تا پ ۱۰۱ تجدید چاپ شده است) ذکری بمیان نیاورده‌اند ایشان چنانکه به تکرار در مقاله انتقادی خودشان اشاره کرده‌اند این کتاب را دیده‌اند ولی در این مورد بخصوص ظاهراً به علتی مصلحت دانسته‌اند که بدون عنایت به مقاله جوابیه بنده شیوه تجاهر العارف را اختیار کنند.

## ۴۳ - شواهد واقف بر مدعا

در صفحه ۲۵۳ اظهار داشته‌اند که وقتی که محقق :

شاهدی برای ادعای خود می‌آورد شاهد باید بر مورد

ادعا واقف باشد.

سخن ایشان بعنوان یک اصل کلی مورد موافقت کامل بنده

است. اما ایشان همچنین نوشته‌اند:

شاهد های آقای فرزاد در بیشتر موارد از موضوع

ادعا اطلاعی ندارند.

چون پای تحقیق در میان است از ایشان می‌پرسم : «همه موارد» چندتاست و «بیشتر موارد» که باید لااقل نصف بعلاوه یک آن عدد باشد بنوبت خود چندتاست و کدامهاست ؟ ایشان فقط دو مورد یکی دلق از سربرکشیدن و خرقة از سر بدر آوردن و دیگری

صفت خوش یا کفش برای نرگس یا چشم) را ذکر کرده‌اند و به نظر بنده در هر دو مورد فرمایش ایشان عاری از دقت بلکه صحت است یادداشتهای راجع به ابیات ۲ و ۲۲ ذیلاً دیده شود.

#### ۴۴ - حافظ وار و نا حافظ وار

استنباط بنده این است که ایشان (ص ۲۵۲) از کلمه «نا حافظ وار» که بنده خود را از بکار بردن آن در ضمن این تحقیق مفصل ناگزیر دیده‌ام خوششان نمی‌آید. اینجا فقط میخواهم خاطرشان را متذکر کنم که اولاً خود «حافظ وار» با اتکاء بر بیت مشهور ذیل از عنصری ساخته شده است:

غزل رود کسی وار باید سرود غزلهای من رود کی وار نیست

«نا حافظ وار» نیز که صورت منفی همین صفت است مؤید به شیوه کلام خود حافظ است که در بیت ذیل (بجای «حق ناشناس» که امروزه در زبان فارسی متداول شده است) «ناحق شناس» بکار برده است:

ای صبا با ساکنان شهر یزد از ما بگو

کای سرنحاق شناسان گوی میدان شما

#### ۴۵ - نسخ معتبر آقای دکتر

در صفحه ۲۵۲ نوشته‌اند «با نسخه‌های معتبر مقابله نکرده‌ام» و در صفحه ۲۷۱ میفرمایند «نسخه‌های معتبر هم همینطور ضبط کرده‌اند.» بنده به سهم خود حیران ماندم که چرا آقای دکتر در مواردی از «نسخ معتبر» استفاده کرده و در بعضی موارد دیگر نکرده‌اند. ولی بهر حال برای بنده مسلم شد که ایشان به بعضی نسخ معتبر دسترسی دارند. از اینرو از ایشان تقاضای مخصوص دارم همه موارد اختلاف را

که در این نسخ ضبط شده است برای خدمت به حافظ و ارشاد و استفاده بنده و سایر حافظ دوستان هر چه زودتر به چاپ برسانند .

#### ۴۶ - دو فارسی زبان در برابر یکدیگر

بنده بعنوان یک فرد فارسی زبان مطالعه خود را در باره حافظ با فلان روش بر مبنای فلان منابع بعمل آورده به فلان نتایج رسیده ام . ایشان نیز که در صفحه ۲۵۷ چنین نوشته اند :

حقیر بعنوان یک فارسی زبان به جرئت میگویم ....

میتواند به همین سمت با هر قسمت از کار بنده مخالف باشند تا اینجا در این محاجه علمی فقط معادله یک در برابر یک برقرار میشود . آنوقت تازه باید دید در مورد هر فقره اختلاف عقیده که میان این دو فرد فارسی زبان موجود است سخن کدام یک از طرفین صحیح تر است . در اینگونه مسائل حتی رأی اکثریت عددی شرط نیست . بلکه رأی صائب و مستند و مستدل شخص یا اشخاص ذیصلاح شرط است . ولی بحث از همین قبیل که ایشان همت کرده و پیش کشیده اند لازم است تا کمک کند به اینکه قاطبه حافظ دوستان در طول زمان به قضاوت نهائی در باره نکات مورد اختلاف نایل شوند .

#### ۴۷ - اصالت یک غزل

آقای دکتر به بحثی در باره غزل ذیل پرداخته اند :

۱ - هر آن خجسته نظر کز پی سعادت رفت

به کنج میکده و خانه ارادت رفت

۲ - به رطل نیمشب کشف کرد سالک راه

رموز غیب که در عالم شهادت رفت



۳ - بیا و معرفت از من شنو، که در سخنم  
ز فیض روح قدس نکنه استفادت رفت



۴ - ز بسامداد به دست دگر بر آمده ای  
وظیفه می دوشین مگر زیادت رفت



۵ - سجو ز طالع مولود من بجز رندی  
که این معامله با کوکب ولادت رفت



۶ - مگر به معجزه کوشد طیب عیسی دم  
چرا که کار من خسته از عیادت رفت



۷ - هزار شکر که حافظ ز راه میکده دوش  
به کنج زاویه طاعت و عبادت رفت.  
بنده این غزل را خوب و حافظ وار میدانم ولی آقای دکتر معتقدند  
که غزل بدی است و از حافظ نیست. مختارند. لازم میدانم با استفاده  
از آنچه در صفحات ۱۶۸ و ۱۶۹ کتاب دوم خود در باره این غزل  
نوشته ام توضیحات ذیل را در این باب بدهم:

۱ - بر اثر اشتباه چاپی در صفحه ۱۶۸ کتاب دوم بنده مصرع  
دیگری بجای مصرع دوم مطلع ضبط شده است که بعداً متوجه آن شده  
در صفحه پ - ۱۵ کتاب سوم خود صورت صحیح آن را (که در بالا  
مشاهده میشود) متذکر شده ام.

۲ - در بیت ۵ نیز غلط دیگری رخ داده بجای «مولود» که

در «جامع نسخ حافظ» صحیحاً چاپ شده است اشتباهاً «موجود» در کتب دوم و پنجم به چاپ رسیده است. از همه حافظ دوستان خواهش میکنم آن را تصحیح فرمایند.

۳ - این غزل در هیچیک از قدیمترین منابع خطی من (یعنی س م ط ی) ضبط نشده است.

در نسخ ایاصوفیه (۸۱۲ تا ۸۱۷) و هند (۸۲۴) نیز که بعداً بتصحیح فضلالی محترم آقای دکتر سیدمحمد رضا جلالی نائینی و آقای دکتر نذیر احمد منتشر شده ضبط نشده است.

۴ - ولی در سه تا از نسخ خطی من (ب ن ک) و هر سه نسخه چاپی (ل ق ع) ضبط شده است.

۵ - در این بحث میتوانیم عجزاً نسخ چاپی را نادیده بگیریم. ولی می بینیم که ن که در ۹۹۷ ه. ق. کتابت شده است قدیمترین نسخه خطی تاریخ دار است که این غزل را بنام حافظ آورده است. ضمناً همه قرائن به نظر من دال بر آن است که ب در حدود نیم قرن قبل از ن، و ک در حدود نیم قرن بعد از ن نوشته شده است. پس تا آنجا که منابع من حاکی هستند این غزل مسلماً در حدود دوست سال پس از مرگ حافظ و محتملاً قدری هم زودتر از آن به حافظ منسوب شده است. یافتن یک نسخه خطی تاریخ دار قبل از ن که این غزل را بنام حافظ آورده باشد اتفاق تحقیقی بسیار جالبی خواهد بود.

۶ - بهر حال میتوانیم از طرف دیگر بگوئیم که در حدود چهار صدسال است که این غزل به حافظ منسوب شده و در تمام این مدت (تا آنجا که بنده اطلاع دارم) به هیچ شاعر دیگر منسوب نشده است. به عقیده بنده با توجه به فصاحت و شیرینی و حافظواری آن تاهنگامی

که خلاف آن ثابت نشده باشد دلیلی برای مردود شمردن این غزل موجود نیست.

۷ - آقای دکتر در صفحه ۲۶۶ مقالات و بررسیها، نشریه دانشکده الهیات دانشگاه تهران نوشته اند:

نتیجه‌ای که آقای فرزند از این بی‌مأخذ بودن  
غزل میگیرند این است که پس به مأخذ  
نباید اعتماد کرد (!)

۸ - نخستین عرض بنده در این مورد این است که غزل «بی‌مأخذ» نیست بلکه در سه نسخه خطی و سه نسخه چاپی ضبط شده است و یکی از نسخ خطی (ن - ۹۹۷ ه. ق.) تاریخ داراست و در حدود چهارصد سال قبل از این نوشته شده است.

۹ - ثانیاً آنچه بنده گفته‌ام و اینک تکرار میکنم این است که چون جمع‌آوری متن حافظ در وهله اول بطور کامل انجام نگرفت و تا حدود دویست بلکه دویست و پنجاه سال بعد از مرگ حافظ ادامه داشت اقدام نسخ ناقص هستند و شامل این قسمتهای اصیل که بعداً بدست آمد و ضبط گردید نیستند. پس ناچار ما باید در جستجوی حافظ صحیح مبنائی وسیعتر از اقدام نسخ اختیار کرده علاوه بر اقدام نسخ از نسخ متوسط بلکه جدید نیز حداکثر استفاده ممکن را در این امر بعمل بیاوریم. کدام قسمت از این عرایض بنده به آقای دکتر حق میدهد که مرا متهم کنند به اینکه گفته باشم:

« به مأخذ نباید اعتماد کرد » ؟

۴۸ - زمینه انشاء یک غزل

اکنون نوبت بحث در باره غزل دیگری که مورد اشاره آقای دکتر واقع شده است فرامیرسد.

در باره غزل « به ملازمان سلطان که رساند این دعا را »  
 اظهار نظر کرده‌ام که :

معتقدم که حافظ آن را با نهایت سرعت ساخته  
 و با حال آشفتگی سختی که در آن هنگام  
 (البته هنگام انشاء غزل) داشته به اندازه‌ای  
 که در پخته‌ترین غزل‌های وی مشهود است  
 این غزل را از مراحل عالیّه پرداخت انتقادی  
 نگذرانده است و شاید اصلاً در مورد این غزل  
 وقت و حوصلهٔ چنین عمل تکمیلی هنری را  
 نداشته است.

(کتاب دوم - ص ۱۴)

اما آقای دکتر با این نظر موافقت ندارند و گویا با اتکاء بر یکی  
 دو بیت استثنائی در این غزل معتقدند که :

این از استوارترین و فصیح‌ترین غزلهاست

(ص ۲۶۷)

خوشوقتم که ایشان این بحث را پیش کشیده‌اند و به من فرصتی  
 میدهند که اینجا مطلب ناگفته‌ای را دربارهٔ این غزل به میان بگذارم.  
 به‌سهام خود یقین دارم که این غزل اصیل و شیرین است. اما  
 همچنین در اینکه حافظ آن را با سرعت و در حال آشفتگی و نگرانی  
 بیش از معمول ساخته است شکی ندارم. اینجا است که ارتباط خاص  
 میان این غزل و غزل دیگر:

ای شام زکوی ما گذرکن

که شرحی تحت عنوان «یک غزل تازه و اصیل؟» در صفحات

ب ۱۷ تا ب ۱۹ «حافظ: گزارشی از نیمه راه» در باره آن نوشته ام می یابیم. اکنون معتقدم که محتملاً غزل مورد بحث نیز در همان مورد (یعنی تهدید شاه شجاع به اینکه حافظ را به قتل برساند) ساخته شده است. با توجه به مطلب هر دو غزل شاید بتوان محتمل دانست که حافظ در غزل «ای شام....» پس از ساختن بیت ذیل:

ای باد سحر بگوی با یار      خود را بر تیغ او سپر کن

متوجه شد که مصرع دوم عبارت از پیامی که شاعر می خواهد به یار (و در حقیقت حافظ به شاه) بفرستد نیست بلکه مطلبی خطاب به خود شاعر (یا حافظ) است. به گمان من در حقیقت این دو مصرع متعلق به دو بیت مختلف که هر دو بیت ناتمام هستند میباشند و بالنتیجه با توجه به معنی باید آن را بنحو ذیل بنویسیم:

ای باد سحر بگوی با یار      .....  
خود را بر تیغ او سپر کن      .....

قسمت نقطه گذاری شده در بیت اول ساخته نشده است و چنانکه اشاره شد باید در باره پیام شاعر به یار یا حافظ به شاه بوده باشد. از طرف دیگر قسمت نقطه گذاری در بیت دوم باید مقدمه خطاب شاعر به خودش در باره توصیه به تسلیم در برابر رأی معشوقه (یا اراده شاه) بوده باشد و آن نیز ناقص مانده است.

معتقدم که حافظ بعد از توجه به این نقیصه در غزل «ای شام.....» بجای اینکه همان غزل را و در حقیقت همین دو بیت ناقص را تکمیل کند غزل دیگر یعنی «به ملازمان سلطان.....» را که درباره پیام خود او به شاه باشد ساخت.

نیز به خاطر ذکر «شام» و «ظلمت شب» در غزل «ای شام...»



و نیز ذکر « همه شب » و « نسیم صبحگاهی » در غزل « به ملازمان سلطان... » محتمل میدانم که غزل اول را در حدود نیمه شب (یعنی هنگام تاریکی سخت شب) و غزل دوم را بعد از آن و نزدیک سحرگاه ساخته باشد و در این غزل اخیر آرزوی جلب عفو شاه و یا آرزوی رسیدن خبر عفو از جانب شاه را که در غزل قبلی درست و روشن بیان نکرده بود بلکه در حقیقت ناقص گذاشته بود گنجانده باشد.

در این که این دو غزل توأم هستند کمتر شک دارم و چون غزل « به ملازمان سلطان... » بیشک اصیل است نظر من راجع به اصالت غزل « ای شام... » تأیید و تقویت میشود. دلیلی ندارد که از دو غزل منسوب به حافظ که تا این اندازه از حیث مطلب به یکدیگر نزدیک و در حقیقت مکمل یکدیگر هستند یکی اصیل و دیگری غیر اصیل باشد. دلیل دیگر بر اصالت هر دو غزل این است که هر دو در نسخه هند (۸۲۴ ه. ق.) چاپ جلالی نائینی ضبط شده‌اند. اینک مناسب میدانم متن هر دو غزل را به نحوی که معتقدم نزدیک به صورت نهائی هر دو میباشد ذیلاً ارائه کنم.

### غزل اول

- |                             |                         |
|-----------------------------|-------------------------|
| ۱ - ای شام زکوی ما گذر کن   | وی صبح به حال ما نظر کن |
| ۲ - از ظلمت شب تنم بفرسود   | یا رب شب ظلمتم سحر کن   |
| ◆                           |                         |
| ۳ - ای باد سحر بگوی با یار  | .....                   |
| ◆                           |                         |
| ۴ - .....                   | خود را بر تیغ او سپر کن |
| ◆                           |                         |
| ۵ - گر کشته شوم به داغ هجرت | بر کشته خویشتن نظر کن   |

- ۶ - از زلف کمان کشش بیرهیز      وز ناوک غمزه اش حذر کن  
۷ - حافظا گرت هوای وصل است      بر خیز هلا و ترک سر کن

- ۸ - چون یار سر وفا ندارد      از دست جفای او سفر کن  
۹ - ای دل چون میرسی به مقصد      دم درکش و قصه مختصر کن

### فزل دوم

- ۱ - به ملازمان سلطان که رساند این دعا را  
که « به شکر پادشاهی ز نظر سران گدا را » ؟  
۲ - ز رقیب دیو سیرت به خدای خود پناهم  
مگر آن شهاب ثاقب مددی کند سها را

- ۳ - چه قیامت است جانا ، که به عاشقان نمودی  
رخ خوب جانفزایت ، قد سرو دلربا را ؟  
۴ - دل عالمی بسوزی چو عذار بر فروری  
تو ازین چه سود داری که نمیکنی مدارا ؟  
۵ - مژه سیاهت ار کرد به خون ما اشارت  
ز فریب او بیندیش و غلط مکن نگارا

- ۶ - همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی  
به پیام آشنایان بنوازد آشنا را  
۷ - چوشده است ورد حافظ همه شب امید لطفش  
به ملازمان سلطان که رساند این دعا را ؟

در پایان این بحث شش بیت ذیل را که منسوب به غزل فوق هستند و به نظر من هریک از آنها به علتی مردود است نقل میکنم و خوانندگان را متوجه میسازم که به نظر من اغلب این ابیات از خود حافظ هستند و از نظر معنی مطلب غزل را تأیید میکنند منتها بدل مردود ابیاتی در متن نهائی غزل میباشد. دلایل من برای مردود بودن این شش بیت بجای خود در کتاب ششم من انشاءالله خواهد آمد.

- ۸ - زفریب چشم جادو دل مستمند خون شد  
نظری فکن به حالش بت دلربا خدا را
- ۹ - دل دردمند حافظ که زهجر توست پرخون  
چه شود اگر زمانی برسد به وصل یارا
- ۱۰ - به خدا که جرعه ای ده تو به حافظ سحرخیز  
که به وقت صبحگاهی اثری بود دعا را
- ۱۱ - دل مستمند ما را به شکنج زلف بردی  
مشکن دل ضعیفم ، بنواز این گدا را
- ۱۲ - چو طبیب دردمندان لب لعل یار باشد  
دل دردمند عاشق ز که جوید این دوا را
- ۱۳ - خبری ز حال عاشق بر یار باز گوئید  
برسد مگر ز زلفش اثری مشام ما را

#### قسمت دوم - ابیات

اینک در قسمت نهائی این مقاله ابیاتی از حافظ را که مورد اشاره و بحث آقای دکتر هروی در مقاله خودشان قرار گرفته است بترتیب الفبائی توأم حرف آخر و حرف ماقبل آخر (چنانکه نخستین بار در ایران در نخستین بیست و چهار صفحه چاپ شده «جامع نسخ

حافظ» در ۱۳۱۷ شمسی بدان عمل شد) همراه نکته مورد نظر آقای دکتر و جواب خود درج میکنم

### بیت ۱ - کشتی شکستگان

کشتی شکستگانیم ، ای باد شرطه برخیز      کشتی نشستگانیم  
باشد که باز بینیم دیدار آشنا را      —

بنده دلایل خود را برای درست بودن «کشتی شکستگان» و غلط بودن «کشتی نشستگان» بتفصیل در صفحات ۸ و ۹ کتاب دوم خود ارائه کرده‌ام و تکرار آن را اینجا جایز نمیدانم. آقای دکتر مختارند که بعد از اطلاع یافتن بر عرایض بنده متن مختار مرا نپذیرند. در صفحه ۲۵۷ نوشته‌اند:

### بحث کهنه بیحاصلی است

ولی در همان صفحه و صفحه بعد چنین اظهار عقیده کرده‌اند:

(ص ۲۵۷) هر دو وجه را میتوان پذیرفت

(ص ۲۵۸) هر دو صحیح است و میتوان گفت.

چقدر این عبارات ایشان شبیه است به عبارت ذیل از مقدمه بر «کلیله و دمنه» نوشته آقای مجتبی مینوی طهرانی استاد قدیم آقای دکتر هروی:

بهر دو صورت می‌توان خواند و به هریک از

دو معنی ممکن هست که بکار رفته باشد.

(صفحه یح . چاپ تهران ۱۳۴۵)

باری ، تعجب کردم از اینکه هنوز مسئله برای ایشان حل نشده است. آخر چگونه امکان عقلی دارد که هر دو وجه صحیح باشد؛ یا این درست است و آن دیگری غلط ، یا برعکس.

ضمناً یکی از دلایلی که ایشان برای توجیه نظر خودشان آورده‌اند مرا متحیر کرد. در صفحه ۲۵۷ نوشته‌اند:

همه این ترکیبات صحیح است و مخصوصاً در  
یک متن ادبی فارسی میتوان گفت، چنانکه  
بر قلم ابوالفضل بیهقی جاری شده: «ما از  
شدگانیم (و کار ما به آخر آمده است)»

بنده هرچه کوشیدم که بفهمم «شدگانیم» یا «کشتی شکستگانیم»  
یا «کشتی نشستگانیم» چه ربطی دارد چیزی به عقلم نرسید.

بیت ۲ دلق از سر برکشیدن

ساغر می برکفم نه تا زسر برکشم این دلق ازرق فام را.

بجای «تازسر» نسخه بدلی آمده است که عبارت از «تازبر»  
باشد. بنده نوشته بودم دلق را از «سر» برمیکشند نه از «بر». سپس  
با توجه به این که از نظر معنی در حافظ دلق همان خرقه است بیت  
ذیل را به عنوان شاهد مثال برای مطلب فوق آورده‌ام:

ماجرا کم کن و باز آ که سرا مردم چشم

خرقه از سر بدر آورد و به شکرانه بسوخت.

آقای دکتر در صفحه ۲۵۳ نکته اصلی را که درباره «ازسر»  
در برابر «ازبر» است کنار گذاشته به شاهد مثال اعتراض کرده‌اند که:  
در بیت شاهد کلمه دلق وجود ندارد.

گوئی ایشان این قاعده اساسی منطق و ریاضی را که میگوید  
دو چیز مساوی با یک چیز با یکدیگر مساوی هستند قبول ندارند.

بیت ۳ - درزر گرفتن

از نثار مژه چون زلف تو درزر گیرم

قاصدی کز تو سلامی برساند بر ما

چنانکه در صفحات ۱۲ و ۱۳ «جامع نسخ حافظ» مشاهده میشود ضبط سرتاسر این غزل (منجمله هر دو مصرع این بیت) با اغتشاش فراوان توأم است. درباره خود غزل در کتاب دوم خود (ص ۲۵) چنین اظهار نظر کرده‌ام:

معتقدم این غزل از حافظ است ولی مانند غزل شماره ۷ (به ملازمان سلطان که رساند این دعا را) حافظ آن را با نهایت سرعت و درحال آشفتگی سخت (در این مورد آغاز سفری اجباری) ساخته است و بالنتیجه به اندازه‌ای که در پخته‌ترین غزل‌های وی مشهود است این غزل را از مراحل عالیه پرداخت انتقادی نگذرانده و اصلاً در این مورد وقت و حوصله چنین عمل تکمیلی هنری را نداشته است.

اینجا مفید است قدری به سابقه ضبط این غزل و این بیت توجه کنیم.

غزل در نسخ خطی ایا صوفیه و هند (چاپ جلالی نائینی) و نیز در س خ ص ط از منابع خطی من ضبط نشده است. ولی در نسخ خطی م ی ب ن ک و قسمت تازه نوشته شده ص (بعلامت ص) و هر سه نسخه چاپی (ل ق ع) و ملحقات چاپ خلخالی (بعلامت ض) ضبط شده است.

عجالتاً م (۸۹۳ ه. ق.) قدیمیترین منبع جهان از حیث ضبط این غزل است. پس م خدمت شایانی به حافظ کرده ضمناً ثابت کرده است که تا حدود صد سال تمام پس از مرگ حافظ هنوز ممکن بوده است که غزل اصلی از او برای نخستین بار پیدا شود و در

دواوین جاری ضبط گردد. چهار نسخه خطی دیگر من (ی ب ن ک) نیز در این خدمت سهیم هستند و متأسفانه فقط یکی از آنها (ن = ۹۹۷ ه. ق.) تاریخ دار است.

وضع ضبط بیت در منابع من بترتیب تاریخ بقرار ذیل است :

- م - به نثار مژه چون زلف تو در زر گیرم  
قدسی کز تو سلامی برساند بر ما
- ی - از نثار مژه تا زلف تو در زر گیرم  
قدسی کز تو سلامی برساند بر ما
- ب - از نثار مژه اش در و گهر برگیرم  
قدسی کز سلامی برساند بر ما
- ن ک - از نثار مژه چون زلف تو در زر گیرم  
قاصدی کز تو سلامی برساند بر ما
- ل - از نثار مژه چون زلف تو در زر گیرم  
قاصدی کز تو سلامی برساند بر ما
- بعداً ضبط ن ک عیناً در سه نسخه چاپی ق ض خ تکرار شده است.

در صفحات ۲۶ و ۲۷ کتاب دوم خود مشروحاً به بحث درباره مسائل متنی مربوط به تصحیح این بیت (مخصوصاً مصرع اول آن) پرداخته‌ام و تکرار آن نکات را در اینجا زائد میدانم. ولی در همان صفحات نظر خود را درباره این بیت بشرح ذیل اظهار کرده‌ام :

متن این بیت به نظر من در هیچیک از صورتهای مختلف که برای هر یک از دو مصرع آن ضبط شده است صحیح و رضایت بخش نیست. شاید... حافظ آخرین صورت منقح آن را تهیه نکرده است.

شاید نخستین نکته متنی که باید به آن توجه کرد و تکلیف آن را معین کرد این است که در اقدم نسخ (م ی ب) کلمه «قدمی» در آغاز مصرع دوم ضبط شده است و فقط ن (۹۷ و ۹۸ هـ. ق.) این کلمه را اولین بار به «قاصدی» تبدیل کرده بعداً نسخه خطی بی تاریخ ک و همه منابع چاپی من (ل ق خ ع) از ضبط ن پیروی کرده اند. در این باب نظر من این است که «قدمی» نخستین صورت این قسمت متن یعنی نوشته خود حافظ است و «قدم» بطور ساده بمعنی «پا» بکار رفته است چنانکه سعدی نیز در بیت ذیل همین کلمه را عیناً به همین معنی بکار برده است :

گلدسته امیدی بر جان عاشقان نه      تار هروان غم را خار از قدم برآید

در این هنگام آنچه در ذهن حافظ بوده این بود که «پای قاصدی» را که از تو سلامی به من میرساند در زر خواهم گرفت. ولی حافظ بعداً متوجه شد که «قدم» (= پا) نمیتواند در مصرع دوم فاعل برای فعل سلام رساندن از دوست به دوست بشود. از اینرو «قدمی» را به «قاصدی» تبدیل کرد و مشکلی که در مصرع دوم پیش آمده بود حل شد. ضمناً ن که قدیمترین منبع من برای ضبط «قاصدی» میباشد خدمت دقیقی به حافظ کرده است.

اما در نتیجه این اصلاح مشکل دیگری که مربوط به مصرع اول میشود پیش آمد و آن عبارت از این بود که قاصد را نمیتوان «در زر گرفت».

باز هم با مشکل مستقل و مهمی غیر از آن مواجه هستیم به این معنی که «نثار مژه» البته اشک است و اشک را میتوان گوهر یا دُر خواند ولی بهیچوجه نمیتوان آن را به «زر» تعبیر کرد. بیت ذیل از حافظ در حد خود این نکته را تأیید میکند :



بازکش یک دم عنان ای ترک شهر آشوب من  
 تا زاشگ و چهره راهت پر زرو گوهر کنم  
 در این لف و نشر مشوش عاشق میخواید بوسیله چهره برخاک  
 نهادن در پیش پای معشوقه راه او را پر زر کند و بوسیله اشگ ریختن  
 در پیش پای او راه او را پر گوهر (دُر) کند.  
 در باره زر و قاصد بنده در صفحه ۲۶ کتاب دوم خود چنین  
 نوشته‌ام :

البته زر به پای کسی میتوان ریخت ولی حتی پای  
 کسی را در زر گرفتن تعبیر فصیح و معمولی نیست .

اینجا آقای دکتر هروی اظهار نظر دقیقی کرده‌اند که سخن بنده را تا  
 حدی تعدیل و تصحیح میکند و بخاطر این راهنمایی و یاد آوری  
 از ایشان متشکر هستم . ایشان با نقل بیت ذیل :

بدین شعر ترشیرین ز شاهنشاه عجب دارم  
 که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمیگیرد  
 میگویند (ص ۲۵۸) :

ملاحظه میشود که به تعبیر حافظ سراپا را هم  
 میتوان در زر گرفت .

اگر چه این «سرتا پا» قدری با «قاصدی» یا قرائت قبلی آن  
 «قدمی» فرق دارد نکته ایشان جالب و اصولاً قابل قبول است .

باری ، فقط دو صورت از متن مصرع اول که به جای « در زر  
 گیرم» عبارت دیگری آورده‌اند در دست ماست که اینها باشند :

ب - از نثار مژه‌اش دُر و گهر برگیرم  
 ل - از نثار مژه چون زلف تو در دُر بگیرم .

ب را مردود میدانم زیرا «برگیرم» در این متن بکلی بی‌معنی است. ولی ضبط ب از این حیث شایان دقت است که برای نخستین بار کلمه «دُر» را در این مصرع بکار برده است. ضبط ل که آن نیز از کلمه «دُر» بجای «زر» استفاده میکند شاید از ب نیز جالبتر باشد زیرا در متن این مصرع چنانکه در اقدم نسخ آمده است هیچ تغییری سوی تبدیل «زر» به «دُر» نمیده‌د. محتملاً مصحح ل متوجه همین نکته دایر بر عدم امکان «در زر گرفتن قاصد» (و مخصوصاً زر نبودن نثارمژه) بوده و خواسته است با تبدیل «زر» به «دُر» اصلاحی معنوی در این مصرع کرده باشد. بهر حال مصحح ل در کار خود تا حدی موفق شده ولی عیب کار خود را ندیده است و آن این است که چنانکه در صفحه ۲۶ کتاب دوم خود نوشته‌ام این مشکل پیش می‌آید که خود عبارت «در دُر گرفتن» معمول و فصیح نیست.

راه حلی که اکنون برای این مسئله به نظر بنده میرسد این است که حافظ اصلاح نهائی را در متن این بیت نکرده ولی مجموع مطلبی که می‌خواسته است بیان کند از این قرار بوده است:

اگر قاصدی از راه برسد و از تو پيامی به من برساند  
بر خاک راه پیش پای او اشک شوق خواهم ریخت  
و همانطور که زلف تو در زر گرفته شده است پای  
او را در زر خواهم گرفت.

چون بنا بر متن بیت شباهتی مسلم میان وضع زینت زرین زلف معشوقه و زری که در پای قاصد افشاندن میشود موجود است به نظر بنده نکته بسیار جالبی در این میان کشف میشود. زری که در پای قاصد ریخته میشود بیشک به شکل سکه‌های پول است. پس گوئی زینتی هم که به زلف معشوقه نصب شده بود عبارت از سکه‌های طلا

بوده است. امروزه نیز رسم بسیاری از زنان شیراز و اطراف آن ( یعنی آراستن زلف خود با سکه های طلا ) گوئی میراث رسمی است که در زمان حافظ هم معمول بوده است.

آقای دکتر، قدمی ازین هم پیشتر رفته در صفحه ۲۵۸ مینویسند :

گذشته از تعبیر مجازی ، زلف در زر گرفتن میتواند

کنایه از سنجاق و یراق طلا به زلف زدن بوده باشد

از آنجائی که آنچه در پای قاصد نثار میشود اساساً همان است که بر زلف معشوقه نیز نصب شده است نمیتوانیم این تعبیر آقای دکتر را بپذیریم زیرا در آن صورت محتملاً لازم خواهد شد که تصور کنیم حافظ گفته است که سنجاق و یراق طلا به پای قاصد نثار خواهم کرد!

#### بیت ۴ - تاب زلف

—

به بوی ناهای کاخر صبا زان طره بگشاید

زتاب جعد

زتاب زلف مشکینش چه خون افتاد در دلها

آقای دکتر در صفحات ۲۵۵ و ۲۵۶ برای اثبات اینکه در مصرع دوم این بیت «جعد» بر «زلف» مرجح است از یک کتاب لغت انگلیسی به عربی (که گوئی بسیار قدیم بلکه پوسیده است و نمیدانم آن را از کدام گوشه دنیا بدست آورده اند) دلیل آورده اند که «جعد» بمعنی موی کوتاه پیچیده است.

باید عرض کنم که نکته اصلی در این بحث تفاوت میان دو کلمه منفرد «زلف» و «جعد» نیست بلکه میان دو ترکیب «تاب زلف» و «تاب جعد» است. عرض بنده این است که «تاب» با «جعد» مستلزم میزانی تکرار معنوی میشود و بهمین علت اساسی «تاب زلف» بر «تاب جعد» مرجح است. ضمناً «تاب زلف» علاوه بر نسخه م (۵۸۹۳ ق.) در نسخه هند (۸۲۴ چاپ دکتر جلالی نائینی) نیز ضبط شده است.

به گمان من این دونسخه بخاطر این ضبط خدمت شایانی به حافظ کرده‌اند.

آقای دکتر از یک طرف صریحاً میگویند :  
اصولاً صحیح است که شاعر از تکرار لفظی یا  
معنوی پرهیز میکند

(ص ۲۵۶)

با وجود این به نظر من با بیانی غیر مستدل دو مصرع حافظ  
را که در آنها کلمه منفرد «جعد» بکار رفته است در تأیید قرائت  
«تاب جعد» شاهد آورده‌اند و بالاخره میگویند :

پس تاب جزئی است از جعد (- زلف جعد) و میتوان  
به جزئی از یک ترکیب اشاره کرد.

(ص ۲۵۶)

شاهد مثال ایشان واقف بر مدعا نیست زیرا کسی نگفته بود  
که «جعد» در حافظ بکار نرفته است. این شاهد مثالها تکرار معنوی  
در «تاب جعد» را از میان نمیرد بلکه تخفیف هم نمیدهد.

بیت ۵ - مجلس جانان

مرا در مجلس جانان چه امن و عیش چون مردم      منزل جانان  
جرس فریاد میدارد که «برندید محملها»      -

ایشان در صفحه ۲۵۷ «منزل» را بر «مجلس» مرجح دانسته  
می‌نویسند :

در این بیت هم مناسبت منزل را با جرس می‌توان

دید :

کس ندانست که منزلکه مقصود کجاست

اینقدر هست که بانگ جرسی می‌آید .

به نظر بنده ایشان نکته اصلی را کنار گذاشته به نکته‌ای فرعی توجه کرده‌اند و همچنین کلمه منفرد را اساس قضاوت قرار داده از ترکیب کلمات که اصل همان است غفلت ورزیده‌اند. شاهد مثالی هم که برای سخن خود آورده‌اند به عبارت خودشان «واقف بر مدعا» نیست

بطور خلاصه جواب بنده به ایشان در این مورد عبارت از سه قسمت ذیل است :

۱ - مسئله عبارت از مقابله «مجلس» با «منزل» نیست بلکه مقابله «مجلس جانان» با «منزل جانان» است. خوب معلوم است که جانان مجلس دارد ولی منزل ندارد.

۲ - کلمه «جانان» در این بیت منتهای اهمیت را دارد. نکته درباره شاهد مثالی که ایشان آورده‌اند آن است که مانند بیت مورد بحث شامل هر دو کلمه «منزل» و «جرسی» است. ولی این نکته غیر مربوطی است. نکته مربوط از این حیث آن است که بیت شاهد مثال ایشان شامل کلمه «جانان» نیست پس شاهد مثال دقیقی نیست.

۳ - نکته اضافی درباره صحت «مجلس» (در برابر «منزل») در بیت مورد بحث به نظر بنده این است که «امن و عیش» با «مجلس» مناسب است نه با «منزل»

بیت ۶ - مطرب نکته‌دان

خانده بی تشویش و ساقی یار و مطرب نکته‌دان  
موسم عیش است و دور ساغر و عهد شباب  
مطرب بذله گو

اولاً در این بیت ایشان «نکته‌دان» را اشتبهاً «نکته گو» نوشته‌اند. ثانیاً ایشان «بذله گو» را بر «نکته گو» و در حقیقت بر «نکته‌دان» مرجح دانسته در صفحه ۲۵۸ چنین نوشته‌اند:

هرچه خوانده‌ام و دیده‌ام بذله گوئی و مسخرگی  
و دلچکی همیشه کار مطرب بوده است.

شاید ایشان به بیت مشهود ذیل که از عبیدزاکانی است نظر  
داشته‌اند:

رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز

تا داد خود از کهنتر و مهتر بستانی

ولی شاید توجه نفرموده‌اند که مطرب عبید غیر از مطرب حافظ است.  
به نظر بنده مطرب در حافظ علاوه بر آنکه نوازنده هنرمندی است  
حقیقتاً شخص پخته و متین و مقام شناس و فهیمی است و هیچوقت  
مسخرگی و دلچکی (بذله گوئی) نمیکند.

بیت ۷ - کی شدی به چمن؟

شراب خورده و خوی کرده کی روی به چمن  
چون شدی  
— که آب روی تو آتش در ارغوان انداخت

از نظر منابع بنده اختیار میان این قرائتها بوده است.

کی روی ، میروی ، میشدی ، چون شدی .

آقای دکتر «کی روی» را نمی‌پسندند و «چون شدی» را مرجح میدانند  
و با توجه به اینکه «انداخت» در مصرع دوم بصیغه ماضی است در  
صفحه ۲۵۸ نوشته‌اند:

فصاحت مقتضی این است که این فعل یک فعل  
ماضی باشد.

بنده با نظر ایشان موافقم و از این تذکر ایشان متشکرم. پس با کمک  
فکری ایشان عمل تصحیح را ادامه داده عرض میکنم کلمه «چون»  
نیز در این بیت از نظر معنی ضعیف است. پس معتقدم که باید اینجا

به تصحیح قیاسی پرداخته پیشنهاد کنیم که هم «کی روی» را کنار بگذاریم و هم «چون شدی» را و بجای آنها قرائت «کی شدی» را که ترکیبی از دقیقترین کلمات در هر دو قرائت فوق است ولی در هیچیک از نسخ بنده ضبط نشده است و ضمناً بصیغه ماضی نیز هست اختیار کنیم. تا نظر ایشان چه باشد.

#### بیت ۸ - تفسیر یک بیت

ماجراکم کن و باز آ. که مرا مردم چشم

خرقه از سر بدر آورد و به شکرانه بسوخت

این از مشهورترین ابیات مشکل حافظ است. بنده به سهم خود تفسیری را که مرحوم محمد قدسی درباره این بیت در حاشیه چاپ خودش (صفحه ۶۱) آورده است و ذیلاً نقل میکنم درست‌ترین تفسیری که از این بیت سراغ دارم میدانم:

یعنی چند بهانه‌آوری که مهوشان را با خرقه پوشان  
رسم مؤانست نیست، که مردم چشم من از آن  
زمان که تو را دید خرقه از سر من بدر آورد و  
به شکرانه ملاقات تو بسوخت. یعنی از زهد کناره  
کردم و به رندی و عاشقی رو آوردم. و نسبت  
خرقه سوختن با مردم چشم مجاز است بعلاقه سببیت.

آقای دکتر این تفسیر را «فاقص و نامفهوم» میدانند (ص ۲۷۴). مختارند. نیز اعتراض دارند که چرا در آخر این تفسیر در کتاب بنده کلمات «قدسی غفرله» درج شده است. توضیح این است که این عبارت (مخصوصاً «غفرله») را بنده نوشته‌ام بلکه قدسی در مورد خودش نوشته و بنده فقط عین عبارت او را محض حفظ امانت نقل

کرده‌ام. تصدیق می‌فرمایند که نقل کفر هم کفر نیست تا چه رسد به نقل استغفار.

### بیت ۹ - بسائل و بمرده

اگر به سائل حافظ دری زند بگشای  
 که سالهاست که مشتاق روی چون مه‌ماست  
 — هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق  
 — بر او بمرده به فتوای من نماز کنید

بر او نمرده (یا بر او چو مرده)

بنده معتقدم که قرائت صحیح در این دو بیت «به سائل» و «به مرده» یعنی «بعنوان سائل» و «بعنوان مرده» است. در صفحه ۹ و ۶ کتاب دوم خود نوشته‌ام:

اینگونه استعمال «به» در فارسی که محتملاً تحت تأثیر زبان عربی است نادر است ولی کاملاً فصیح و درست است و مطابق معمول زمان بوده است.

در صفحه ۸۹ همان کتاب راجع به بیت دوم نوشته‌ام:

متن مسلماً صحیح و حافظ وار است .... «به» که قبل از «مرده» آمده است «بعنوان» یا «بمثابه» معنی میدهد و به این ترتیب مصرع میگوید «به فتوای من بر او نماز میت بگزارید چنانکه گوئی او واقعاً مرده است».

حافظ این «به» را در بیت ذیل نیز بکار برده است:

مرا بعهدہ شکن خوانده‌ای و میترسم

که با تو روز قیامت همین خطاب رود



در تأیید موارد استعمال این «به» در حافظ در صفحه ۱۲۰ همان کتاب دو نوبت استعمال آن را در سعدی (بمه و بزنده) ذکر کرده و آیات ذیل را از او شاهد مثال آورده‌ام:

روی هر صاحب جمالی را بمه خواندن خطاست

گر زخی را ماه باید خواند باری روی تو

شاید که کند بزنده درگور در عهد تو هر که دختر آورد.  
توجه فرمائید که «بزنده» در بیت اخیر از سعدی بنحو خاصی «بمرده» را در بیت دوم منقول در بالا از حافظ تأیید میکند.

اما برای مثال این «به» در عربی و مسجل کردن عرض بنده نقل آیه ۲ از «سورة القلم» کافی است:

ما انت بنعمة ربك بمجنون

آقای دکتر در صفحه ۲۷۹ درباره «بمرده» و «بسائل» نوشته‌اند:

نه لفظ بهتر و نه معنای بهتر و نه حافظ اصیل

کشف شده است

بنده مطلب دیگری در این باب ندارم که بگویم و آقای دکتر در عقیده خود مختارند.

بیت ۱ - آخر و کاخر و باری

ای پادشاه حسن خدا را ، بسوختیم

آخر سؤال کن که گدا را چه حاجت است

جانا ، به حاجتی که تو را هست با خدای

کاخر دمی پیرس که ما را چه حاجت است .

نکته درباره این دو بیت عبارت از نخستین کلمه در مصرع

دوم هر دو آنهاست. ضبط نسخ در این باب چنین است:

بیت ۲	بیت ۱	منابع
کاخر	آخر	س ص خ م ب
آخر	آخر	ک ع
آخر	باری	ل ق

در ضبط دوم (كع) چنانکه ملاحظه میشود کلمه «آخر» در آغاز مصرع دوم هر دو بیت تکرار شده است و به همین مناسبت این ضبط مطلوب نیست.

ل ق خواسته‌اند از تکرار این کلمه احتراز کنند. ازینرو کلمه اول را از «آخر» به «باری» تغییر داده‌اند. من در این باب در صفحه ۷۴ کتاب دوم نوشته‌ام:

اما «باری» چندان اصطلاح حافظ واری نیست .

توجه شود که بنده نگفته‌ام که «باری» هیچوقت در شعر حافظ بکار نرفته است و فقط میزان حافظ واری «باری» و «آخر» را سنجیده‌ام. ولی آقای دکتر در این باب در صفحه ۲۵۹ نوشته‌اند:

حال آنکه «باری» مکرر در حافظ بکار رفته است.

سپس یک بیت حافظ را هم که شامل کلمه «باری» است نقل کرده‌اند. در این مورد ایشان باز جزء را گرفته از مجموع غفلت ورزیده‌اند، به عبارت دیگر فقط به بحث راجع به دو کلمه منفرد «آخر» و «باری» پرداخته‌اند و غافل مانده‌اند از اینکه مسئله حقیقی آن است که معلوم شود کدام یک از دو ترکیب ذیل مرجع است:

## آخر سنوال کن

یا

## باری سنوال کن

من اولاً با اتکاء بر ضبط اقدم و اغلب نسخ ( یعنی س ص خ م ب در مقابل دونسخه چاپی ل ق ) و ثانیاً بنا بر سبک کلام حافظ که در این کلمه «آخر» خیلی عمیقتر و پر مغزتر از کلمه «باری» است ( بلکه «باری» از نظر معنی تقریباً زائد است ) در این مورد «آخر سنوال کن» را صریحاً مرجح میدانم . از جمله توجه شود که کلمه «آخر» در بیت ذیل چقدر مهم است :

به بوی ناهای کاخر صبا زان طره بگشاید

ز تاب زلف مشکینش چه خون افتاده در دلها

مسئله دیگر این است که پس از آنکه روشن شد که در بیت اول قرائت مرجح «آخر» است در بیت دوم قرائت مرجح کدام است . «آخر» یا «کاخر»؟ من باز به چند دلیل ذیل : «کاخر» را مرجح میدانم یکی ضبط اقدم و اغلب منابع ( یعنی س ص خ م ب در برابر ک ع ) . دیگر بمناسبت اینکه حرف «ك» در حد خود از تکرار کلمه «آخر» در دومین مورد می‌کاهد و بالاخره اینکه «ك» اینجا چیزی بر معنی بیت می‌افزاید ، بیت را قویتر میکند و برای برقراری و حفظ ارتباط دستوری و معنوی مصرع دوم با مصرع اول نیز مفید است .

به حافظ دوستان عزیز تذکر میدهم که در برابر این مسائل نقل یک بیت حافظ از جانب آقای دکتر که شامل کلمه «باری» باشد بهیچوجه کافی بلکه مربوط نیست .

## بیت ۱۱ - خال رخ

شیراز و آب رکنی و این باد خوش نسیم  
عیش مکن که خال رخ هفت کشور است  
- که آب رخ

ایشان در صفحه ۲۶ نوشته اند که «آب رخ» مرجح است و در مورد ذیل را برای بکار رفتن ترکیب مختار خودشان در حافظ بعنوان شاهد ذکر کرده اند:

دیده گو آب رخ دجله بغداد ببر

حافظ آب رخ خود بر درهرسمله مریز

به نظر بنده ایشان باز نکته اصلی را توجه نفرموده بربیک نکته فرعی و غیر مربوط تکیه کرده اند. کسی منکر استعمال «آب رخ» در حافظ نیست. ولی در این بیت سیاق معنی مستلزم آن است که ترکیبی که افاده معنی «زینت» کند بکار رفته باشد. «خال رخ» این معنی را میرساند و «آب رخ» (که معادل معنوی «مایه آبرو» میباشد) نمی‌رساند. موارد ذیل را در تأیید قرائت مختار خود نقل میکنم:

۱- جز اینقدر نتوان گفت در جمال تو عیب

که خال مهر و وفا نیست روی زیبا را

۲- از «اسرارنامه» عطار به تصحیح استاد دکتر سید صادق گوهرین:

چه باک است از فقیری، فقر فخر است

که خال الوجه فی الدارین فقر است

(چاپ تهران - ۱۳۳۸ ه. ش. صفحه ۲۱)

بیت ۱۲ - گلریز

کنون که باده فرحبخش و باد گلریز است

به بانگ چنگ مخورمی که محتسب تیز است

در این بیت بجای «گلبیز» در یک نسخه چایی «گلریز» ضبط شده است. بنده طبیعتاً «گلبیز» را مرجح دانسته‌ام و آقای دکتر نیز با این قضاوت موافق هستند. بنده در ضمن این بحث در کتاب خود همچنین گفته‌ام:

«گلریز» در شعر حافظ به کار نرفته است.

ایشان نظر مرا تصحیح کرده در صفحه ۲۴۴ مینویسند که کلمه مزبور در یک بیت حافظ بکار رفته است. و از صفحه ۷۸۰ کتاب سوم بنده بیت ذیل را نقل کرده‌اند:

بیا که پرده گلریز هفتگانه چشم کشیده‌ایم سحر که به کارگاه خیال

بنده این سخن راجع به «گلریز» را در ضمن تصحیح غزل شماره ۵۰ در صفحه ۸۰ گفتم بعد آنکه به غزل شماره ۶۵ و صفحه ۷۸۱ رسیدم معلوم شد که از میان قرائتهای متعدد منسوب به بیت اخیر قرائتی که شامل کلمه «گلریز» است صحیح است.

اما این مطلب را بعنوان عذر خودم اینجا نمی‌آورم. فقط توضیح ساده‌ای از مآوقع است.

تذکر آقای دکتر را در باره استعمال این کلمه در حافظ می‌پذیرم و از ایشان تشکر می‌کنم.

بیت ۱۳ - ذوق بخش

صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوش است

روح بخش و...

وقت گل خوش باد، کزوی وقت می‌خواران خوش است

بنده «روح بخش» را ترکیب جدیدی میدانم. ولی خود آقای

دکتر نوشته‌اند «اختلاف مهمی نیست» (ص ۲۶۰). قضاوت با خوانندگان است.

#### بیت ۱۴ - بت شیرین من

به جانت ای بت شیرین من که همچون شمع  
شبان تیره مرادم فنای خویشتن است

بنده در صفحه ۹۳ کتاب دوم خود نوشته‌ام «شیرین دهن حافظوار نیست». آقای دکتر برای توجیه قرائت مختار خودشان سه بیت ذیل را از حافظ که در هر سه کلمه «شیرین دهنان» بکار رفته است نقل کرده‌اند:

گرچه شیرین دهنان پادشهانند ولی

آن سلیمان زمان است که خاتم با اوست

عهد ما با لب شیرین دهنان بست خدای

ما همه بنده و این قوم خداوندانند

به هوای لب شیرین دهنان چند کنی

جوهر روح به یاقوت مذاب آلوده

حق با ایشان است و از این قرار نظری که بنده در صفحه ۹۳ کتاب دوم اظهار کرده‌ام باید اصلاح شود. بمناسبت این راهنمایی و اصلاح از ایشان متشکرم.

ولی باز تصور میکنم ایشان کلمه منفرد را گرفته از ترکیب که مهمتر از آن است غافل مانده‌اند. قضیه این نیست که «شیرین دهن» مرجح است یا «شیرین من» بلکه بحث برسر مقایسه میان «بت شیرین من» و «بت شیرین دهن» است. بنده هنوز معتقدم که در این بیت «بت شیرین من» رویهمرفته مرجح است. اما باز از خود ایشان نقل قول کرده عرض میکنم: «اختلاف مهمی نیست». قضاوت با خوانندگان است.

## بیت ۱۵ - آواز بلند

سرفرا گوش من آورد و به آواز بلند

گفت کای عاشق شوریده من خوابت هست؟

آقای دکتر «آواز حزین» را بر «آواز بلند» مرجح دانسته می‌نویسند:

نیمشب فرا گوش عاشق شوریده خواب آلود

آواز بلند سردادن مخالف رسم و قاعده و عاری از

ظرافت شاعرانه است

(ص ۲۶۱)

به نظر بنده مطلب عمیقتر و دقیقتر و جالبتر از این است که با اشاره به یک «رسم و قاعده» مبهم بتوان باصطلاح آن را مرخص کرد. باز از اینکه آقای دکتر این بحث را پیش کشیده‌اند و به بنده فرصتی داده‌اند که یکی دو مطلب تحقیقی ناگفته را اینجا بگویم از ایشان متشکر هستم.

بطوری که آقای دکتر پرویز خانلری در یک مقاله ابتکاری تحت عنوان «نسب‌نامه یک غزل حافظ» (مجله سخن دوره پنجم صفحات ۷۳۶ تا ۷۴۱) متذکر شده‌اند این غزل حافظ دارای سابقه مستندی است و پنج شاعر دیگر همین موضوع را (بعضی با همین وزن یا قافیه) به شعر در آورده‌اند. آقای علی دشتی در «نقشی از حافظ» (صفحات ۹ و ۱۰) در ضمن مطالعه این موضوع چهار غزل از شعرای دیگر یافته‌اند که جزو همین گروه (یعنی سابقه شعری این غزل حافظ) می‌باشند. بنده هم به سهم خود دو شعر از خاقانی و دو شعر از اثیرالدین اخیسکیته یافته بر این گروه افزوده‌ام و قویاً محتمل میدانم که بعداً اشعار دیگری نیز در همین گروه پیدا شود. ضمناً آشکار است که غزل دیگر حافظ:

## در دیر مغان آمد، یارم قدحی در دست

باغزل مورد بحث شباهت خاص دارد و در این بحث باید با آن توأم شناخته شود. نشانه‌های این اشعار به ترتیب تاریخی در جدول ساده ذیل ارائه شده است :

کاشف	مصرع اول مطلع	فوت	شاعر	
خانلری	شور در شهر فکند آن بت زنار پرست	۵۴۵	سنائی	۱
خانلری	باز دوش آن صنم باده فروش	۵۸۷	انوری	۲
دشتی	بامداد بگاہ ، خواب زده	۵۸۸	جمال‌الدین	۳
فرزاد	مست تمام آمده است بر درمن نیمشب	۵۹۵	خاقانی	۴
فرزاد	شاهد سرمست من صبح درآمد ز خواب	»	»	۵
خانلری	یار میخواره من دی قدح باده به دست	۵۹۸	ظهیر	۶
فرزاد	صبحدمان از می گلبوی مست	۶۰۸	اثیر	۷
فرزاد	نیمشبان دلبرک نیم مست	»	»	۸
خانلری	نیمشبی سیم برم نیم مست	۶۳۳	عطار	۹
دشتی	از پرده برون آمد ساقی قدحی در دست	۶۸۸	عراقی	۱۰
دشتی	ساقی قدح شراب در دست	»	»	۱۱
دشتی	ای لبب باده فروش ودل من باده پرست	۷۵۳	خواجو	۱۲
خانلری	سحرگه ماه عقرب زلف من مست	»	»	۱۳
—	زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست	۷۹۲	حافظ	—
—	در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست	۷۹۲	حافظ	—
دشتی	از دیر مغان آمد ترسا بچه ای سرمست	۸۳۴	ولی	۱۴

اینک برگردیم به مطالعه در باره «بلند» بودن یا «حزین» بودن آواز معشوقه. بنده توضیحات اساسی خود را در باره این مطلب



در صفحه ۱۱۲ کتاب دوم خود داده‌ام و اینجا از تکرار آن خودداری میکنم. فقط متذکر میشوم که :

۱ - « بلند » فقط در نسخه م ضبط شده است و « حزین » در همه نسخ دیگری که این غزل را ضبط کرده‌اند (یعنی درس ص خ ب ن ک و نسخ سه گانه چاپی. ل ق ع) آمده است.

۲ - « حزین » بسیار خوب نسخه بدلی است و به احتمال کلی متعلق به خود حافظ است.

۳ - اما « حزین » با « خندان لب » و « غزلخوان » متضمن میزانی تناقض معنوی است.

۴ - مفهوم « آواز بلند » با قصد بیدار کردن عاشق خفته مناسبتر از « آواز حزین » است.

۵ - نکته مخصوص این است که معتقدم « آواز بلند » در گروه غزلهایی که سابقه شعری این غزل حافظ را تشکیل میدهند صریحاً و به تکرار تأیید شده است. مصرعهای ذیل ملاحظه شود :

سنائی : شور در شهر فکند آن بت ز نار پرست

انوری : شهری از ولوله آورد به جوش

خاقانی: ورنه می‌رستی سرش کی شودی پر شغب

خاقانی: وز دو لب باده رنگ سرکه فشان در عتاب

ظهیر : به در میکده بگذشت و صلائی در داد

اثیر : بانگ برآورد به شادی که کو؟ ...

اثیر : گفت : بشارت ، که به اقبال صبح ...

عطار : نعره زنان آمد و در را شکست

شاه نعمت‌الله : ناقوس زنان میگفت آن دلبرک ترما

آنچه میتواند به سهم خود مؤید «آواز بلند» معشوقه در این مورد شود آن است که در چهارتا از همین غزلها اشاره شده است که عاشق نیز «آواز بلند» سرداد :

خاقانی : او چو در آمد ز در بانگ برآمد زمن

عطار : (دل من... ) نعره برآورد و به میخانه شد

عراقی : از مجلسیان خروش برخاست

حافظ : (در غزل دیگر) افغان ز نظر بازان برخاست چو او بنشست

بالاخره از نظر امانت در تحقیق باید گزارش شود که در برابر

این موارد که مؤید «آواز بلند هستند» دو مورد ذیل از میان همان گروه غزلها مؤید «آواز حزین» میباشند :

خاقانی : کوفت به آواز نرم حلقه در کای غلام

انیر : راه حزین میزد و آوای نرم.

بنده رویهمرفته «آواز بلند» را با این سابقه و همچنین از نظر

معنی (برای بیدار کردن عاشق خفته) دقیقتر و مناسبتر و مستندتر

میدانم و معتقدم که نسخه که یگانه نسخه ضبط کننده «آواز بلند»

در میان منابع من است خدمت! دقیقی! به حافظ کرده است.

بیت ۱۶ نتانی دانست

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی

ترسم این نکته بتحقیق نتانی دانست

ندانی دانست

از اینکه انتقاد آقای دکتر هروی باعث شد که

بنده در موضوع ضبط تصحیح این بیت تجدید نظر

کرده و بعضی نقائص کار سابق خود را در این

باب رفع کنم خوشوقت هستم و از ایشان تشکر

میکنم.

از منابع دوازده گانه من ط این غزل راه وس ن این بیت را  
نیاورده اند.

خلخالی در یادداشت پاورقی خود (صفحه ۲۴) قرائتی از یک  
نسخه خطی مورخ ۹۰۱ متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی (که  
آن را بعلاصت خه نموده ام) آورده است.

بیت در نسخه هند (جلالی نائینی) که بعداً چاپ شد و بدستم  
رسید ضبط نشده است ولی چنانکه از یادداشت شماره ۹ پاورقی صفحات  
۱۰۰ و ۱۰۱ چاپ دوم این کتاب مستفاد میشود این بیت در نسخ  
ایاصوفیه و موزه دهلی و ستایشگر «باتفاوتی جزئی» ضبط شده است.  
به نظر بنده شایسته است که قرائت دقیق در هر سه نسخه معلوم شود.  
بهرحال در پاورقی صفحه ۱۰۰ متن این بیت با قرائت «ندانی دانست»  
به چاپ رسیده است.

از این قرار منابع من برای ضبط این بیت مجموعاً هفت نسخه  
خطی (ص، خ، م، خه، ی، ب، ک) و سه نسخه چاپی (ل،  
ق، ع) هستند.

وضع ضبط در این نسخ چنین است :

م خه : نتانی

ص خ ب ک ل ق ع : ندانی

تمام مصرع در : ی : ترسم این نکته حقیقت نتوانی دانست.

بنده «نتانی دانست» را بر «ندانی دانست» مرجع میدانم  
و خاطرنشان میکنم که لغت نامه دهخدا (ج ۳۵ - ص ۳۳۹) میگوید :

نتانستن = نتوانستن

ضبط «ی» از حیث معنی ضبط م خه (نتانی) را تأیید میکند.  
م که یگانه نسخه خطی من است که اینجا «نتانی» ضبط

کرده است خدمت دقیقی به حافظ کرده است. خه (نسخه خطی مورخ ۹۰۱ کتابخانه مجلس) نیز در این خدمت به حافظ مهیم است. ضبط منفرد نسخه ی بسیار جالب است زیرا میتوان محتمل دانست که این ضبط (یعنی «حقیقت نتوانی دانست») نخستین صورتی باشد که حافظ از این بیت انشاء کرد ولی چون «حقیقت نتوانی» را حقاً نپسندید آن را حذف کرد و بجای آن (با حفظ صیغه ای از همان مصدر توانستن) «بتحقیق نتانی» نوشت. نسخه ی بهر حال در حد ضبط یک نسخه بدل جالب و محتملاً اصیل خدمت دقیقی به انتقاد متن حافظ کرده است.

ولی در این میان (اگر سه نسخه چاپی را نیز نادیده بگیریم) از اهمیت ضبط اغلب (شامل اقدم) نسخ خطی من (یعنی ص خ ب ک) نمیتوان غافل بود. این ضبط گوئی ثابت میکند که «ندانی» نیز محتملاً انشاء خود حافظ است و شاید حافظ در این مورد در ترجیح کلمه ای بر کلمه دیگر دچار تردید بوده است.

اما آقای دکتر اینجا «ندانی» را مرجح میدانند و در صفحه ۲۶۲

نوشته اند :

«نتانی» مخفف عامیانه ایست از «نتوانی»

و نامناسب با فصاحت حافظ .

آقای دکتر در تأیید نظر خود به نقل از لغت نامه دهخدا سه

بیت از رودکی و فردوسی و فرخی شاهد آورده اند که بترتیب شامل عبارات ذیل هستند :

گرفت ندانی

ندانست کردن شمار

صبر کردن ندانم

جواب ایشان این است که شاهد مثال آوردن برای «ندانی» بمعنی «نتوانی» به مطلب بحث در این مورد مربوط نیست زیرا بنده هیچوقت نگفته بودم که «ندانی» معنی «نمیتوانی» نمیدهد. از آن گذشته موضوعی که مطرح است عبارت از قضاوت میان دو کلمه منفرد (نتانی و ندانی) نیست بلکه میان دو ترکیب ذیل است :

نتانی دانست

یا

ندانی دانست.

چنانکه عرض کردم بنده اولی را مرجح میدانم زیرا اینجا به نظر من حافظ در وهله آخر خواسته است از تکرار لفظی (دو کلمه «ندانی» و «دانست») احتراز کند. اما ایشان مجدداً با منطقی غیر مستدل کلمات مفرد (نتانی و ندانی) را گرفته از مجموع ترکیب «نتانی دانست» در مقابل «ندانی دانست» غافل مانده‌اند.

همچنین آقای دکتر جمله ذیل را در تأیید نظر خودشان در صفحه ۲۶۲ نوشته‌اند :

آوردن «ندانی» در کنار «دانست» ظرافت خاصی است که شاعر خواسته است خواننده را متوجه دو معنی این فعل بکند.

عرض میکنم اولاً بنظر بنده «ندانی دانست» هیچ «ظرافت خاصی» ندارد بلکه به عبارتی که خود آقای دکتر در مورد دیگری بکار برده‌اند متضمن :

تکراری صریح وحشوی قبیح

ثانیاً مگر حافظ معلم انشاء یادستور زبان فارسی است که از

بیان مطالب عالی عرفانی خود در غزل دست بکشد و عمداً دو صیغهٔ مختلف از مصدر واحد (دانستن) را همراه بیاورد تا :

خواننده را متوجه دو معنی این فعل بکنند؟! :

بیت ۱۷ - بوی گیسو

ناظر روی تو صاحب نظرانند ولی

بوی گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست  
سَرّ گیسوی تو  
اختیار میان « بوی گیسو » و « سَرّ (راز) گیسو » است. بنده اولی  
را مرجح میدانم .

آقای دکتر در صفحه ۲۶۳ نوشته اند :

آقای فرزند مناسبت سَرّ (راز) را با «سر» در نظر  
نگرفته اند.

در جواب این سخن عرض میکنم

۱ - در بارهٔ « گیسو » مناسبت این را با « بوی » بیشتر باید در  
نظر گرفت تا با «سر» (راز) .

۲ - بعلاوه در حافظ محل سر (راز) در دل است نه در سر .  
سه بیت ذیل ملاحظه شود :

وآنکه چون غنچه دلش راز حقیقت بنهفت

ورق خاطر ازین نکته محشاً میکرد



تنها نه راز دل ما پرده برافکند تا بود فلک پیشه او پرده دری بود



پیرانه سرم عشق جوانی به سراقتاد

و آن راز که در دل بنهفتم بدر افتاد .

ایشان همچنین در همان صفحه (۲۴۳) نوشته اند :

بعلاوه « سرگیسو » حالت تیرگی و ابهام زلف را  
که کنایه از ابهام خلقت است القاء میکند .

عرض بنده این است که در حافظ بلکه در سرتاسر ادبیات منظوم ایران گیسو سری (رازی) ندارد و به تعبیر دیگر مرموز نیست . بعلاوه اینجا حافظ به « ابهام خلقت » اشاره ای نکرده « سرگیسو » را برای اشاره به این ابهام در شعر خود نیاورده و آن را نماینده این « ابهام » قرار نداده است . از اینها گذشته رگی از « ابهام پرستی » در آقای دکتر سراغ دارم که حافظ وار نیست چنانکه ایشان در جای دیگر در همین مقاله ( صفحه ۲۵۵ ) با تأیید و تصویب نوشته اند :

هنر است و هاله ابهام ، شاعر و طبع تازه جوی

بهر حال اگر تکیه را روی « گیسو » بگذاریم اختیار میان « بوی گیسو » و « سرگیسو » است و در این صورت « بوی گیسو » را صریحاً مرجح میدانم .

حتی اگر تکیه را روی « سر » (فوق کردن ) بگذاریم اختیار میان « بوی در سر » و « سر (راز) در « سر » است . در این صورت نیز با آنکه عبارت اول خالی از غرابتی نیست باز به نظر من رجحان با « بوی در سر » است . ضمناً ناگفته نماند که صورت اخیر میتواند نمونه ای باشد از مواردی که اختیار میان دو وجه واقع میشود که هیچیک از آنها بی عیب نیست .

در چنین صورتی ناچار باید آن وجه را که دارای عیب خفیفتری است اختیار کنیم .

بیت ۱۸ - از خیال لب ...

از خیال لب شیرین تو ای چشمه نوش از حیای لب ....  
غرق آب و عرق اکنون شکری نیست که نیست

بنده در این مورد «از خیال لب» را مرجح دانسته‌ام و نوشته‌ام :

« از حیای لب » نمیتوانیم داشته باشیم .

ایشان شرح مفصل و پیچیده‌ای صفحات (۲۶۴ تا ۲۶۶) در ترجیح «از حیای لب» نوشته‌اند که بهیچوجه بنده را قانع نکرد. بهر حال گمان میکنم این از مواردی است که به عبارت خودشان «اختلاف مهمی نیست» قضاوت با خوانندگان است .

بیت ۱۹ - رقیب

روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست

در غنچه‌ای هنوز وصدت عندلیب هست .

بنده در صفحه ۱۳۶ کتاب دوم در معنی این بیت نوشته‌ام :

چون تو هزار پاسبان داری کسی روی تو را

نتوانسته است ببیند .

ایشان در صفحه ۲۶۳ مینویسند :

رقیب را پاسبان معنی کردن درست مخالف

معنی است .

لغت نامه دهخدا در معنی رقیب این کلمات را آورده است :

نگهبان ، حافظ ، حارس ، پاسبان .

برای این مفهوم نیز از خاقانی و مولوی و نظامی و سعدی



شاهد مثال آورده است و من اینجا به دو بیت از دوشاعر اول اکتفا میکنم :

تو غافل و سپهرکشنده رقیب تو      فرزانه خفته و سگ دیوانه پاسبان  
خاقانی

نیزه هاگم گشت جمله، و آن قضیب      بر سر آب ایستاده چون رقیب  
مولوی

درفر هنگ معین نیز علاوه بر معانی «سواظب، مراقب، نگاهبان، پاسبان، موکل» ترکیبات ذیل با توضیحاتی که ملاحظه میشود ضبط شده است :

رقیب دست چپ :

فرشته موکل بر اعمال بدشخص

رقیب دست راست :

فرشته موکل بر اعمال نیک شخص

رقیبان راز :

نگه دارندگان اسرار. (عارفان، اصحاب مشاهده)

از طرف دیگر خدمت آقای دکتر عرض میکنم که رقیب بمعنی «رقابت کننده در عشق» در سرتاسر دیوان حافظ بکار نرفته است.

بیت ۲۰ - سخن خوش

شنیده‌ام سخن خوش که پیرکنعان گفت      سخنی خوش  
« فراق یار نه آن میکند که بتوان گفت »

ایشان در صفحه ۲۷۹ نوشته اند :

این عبارت فارسی ناقصی است. سیاق زبان اقتضا دارد که سخن مجهول با یاء وحدت یا نکره آورده شود مگر صورت اول چه عیبی داشت؟

بحث برسر این است که مصرع اول کدام یک از این دو را میگویند.

۱ - سخن خوشی را که پیر مغان گفت شنیدم

۲ - پیر مغان سخن خوشی گفت و من آن را شنیدم.

در صورت اول «سخن» معرفه است و در صورت دوم نکره. من صورت اول را قویتر و روشتر میدانم و معتقدم که مصرع دوم عبارت از نقل قول مستقیم از پیر مغان است و به عبارت دیگر عین همان «سخن خوشی» است که او گفت. نکته دیگر این است که نمیتوان به ضرس قاطع گفت در «سخنی خوش» یاء وحده بکار رفته است. البته اینجا یاء وحده بی معنی نیست ولی بنده اینجا کسره میان «سخن» و «خوش» را (که بحکم عروض محدود است و بنا بر رسم الخط قدیم بشکل حرف ی نوشته شده است) ادات معرفه میدانم نه یاء وحده.

بالاخره باید عرض کنم که این نیز به عبارت خود آقای دکتر «اختلاف مهمی نیست.»

بیت ۲۱ - مور و سلیمان

گره به باد مزین گرچه بر سراد وزد  
که این سخن به مثل باد با سلیمان گفت  
مور با سلیمان

حق با آقای دکتر است. مور است (نه باد) که

با سلیمان سخن میگوید. از تذکر و تصحیح ایشان

بسیار ممنونم.

آقای دکتر در یادداشت پاورقی صفحه ۲۶۷ مقالات و بررسیها نشریه دانشکده الهیات خواننده را به مراجعه به صفحه ۴ «بانگ جرس» نوشته حافظ شناس فاضل آقای عبدالعلی پرتو علوی توصیه

کرده‌اند . بنده با اقتباس و نقل مطلب از صفحات ۴۰ و ۴۱ همین کتاب دقیق مفید که بنوبت خود مطلب را از صفحات ۱۲۱ و ۱۲۲ تفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی نقل کرده است به توضیحات ذیل مبادرت می‌ورزم .

چون موکب سلیمان بر پشت باد به وادی النمل  
رسید امیر موران فرمان داد که :  
یا ایها النمل، ادخلوا مساکنکم لایحظمنکم سلیمان  
وجنوده وهم لایشعرون  
(سورة النمل آیه ۱۹)

(ای موران به مساکن خود داخل شوید مبادا  
سلیمان و لشکریانش بی آنکه بدانند شما را درهم  
بشکنند .)

باد این سخن را به گوش سلیمان رساند . سلیمان  
باز ایستاد و به آن موران گفت « ما در هوائیم  
و شما در زمین ، پس چرا از ما بیم دارید ؟ »  
امیر موران گفت : « آری تو درهوائی لکن ملک  
این جهان را بقا نیست . ما امن نداریم ، شاید  
هر نفسی ملک تو را زوال آید و بر زمین اتی و ما  
کوته گردیم . »

پس سلیمان از امیر موران پرسید « چه گوئی در این  
باد که در فرمان من است ؟ »

گفت « باد است که به دست تو باد است »  
پس سلیمان مور را گفت « مرا بندی ده »

گفت «دانی که چرا باد را در فرمان تو کردند؟»  
گفت «بگو»

گفت «برای آنکه بدانم که بنای دنیا همه بر باد  
است و آن را که بنا بر باد باشد پایدار نباشد.»

در صفحه ۴ «بانگ جرس» یک اشتباه مختصر ولی مهم چاپی روی داده یعنی «نحل» بجای «نمل» درج شده است. بالنتیجه من بجای سوره «النمل» در ابتدا به سوره «النحل» مراجعه کردم و آیه مورد نظر را در آن نیافته حیران شدم. عجیب است که عین این اشتباه در مقاله آقای دکتر (صفحه ۲۶۷) نیز مشاهده میشود و به سهم خود مزید سرگردانی بنده شد.

قبل از آنکه از این بحث بگذریم مناسب میدانم قدری به حاشیه رفته درباره معنی کلمه «نمل» از یادداشت شماره ۱۸۴۷ صفحه ۷۳۱ متن عربی قرآن کریم که همراه ترجمه دقیق انگلیسی مولانا محمدعلی رئیس انجمن اشاعت اسلام در ۱۹۵۱ مسیحی در لاهور پاکستان به چاپ رسیده است اینجا نقل کنم. (ترجمه به فارسی از بنده است).

«وادی النمل» را نمیتوان «دره مورچگان» ترجمه کرد بلکه نمل اسم خاص است. وادی نمل میان جبرین و عسقلان واقع است. نمله نام قبیله‌ای است که ترجمه تحت‌اللفظ آن تخم‌های مورچگان است. نام نمله نیز بر کودکی گذاشته میشد که در هنگام تولدش مورچه‌ای در کف دستش میگذاشتند و معتقد بودند که چنین کودکی خردمند و هوشمند خواهد شد. در قاموس نیز تصریح شده است که نمله نام قبیله است.

با اینهمه آنچه به بیت مورد بحث در حافظ مربوط میشود همان «مور» است که بهر حال از معانی مسلم «نمل» است.

بیت ۲۲ - خوش و کش

نرگس مست نوازکش مردم دارش

خون عاشق به قدح گر بخورد نوشش باد

بنده در صفحه ۲۱۳ کتاب دوم خود در باره این بیت چنین

نوشته‌ام :

متن یک جا چشم یار را «مست نواز» میخواند

و یک جا «کش»

سپس درباره «کش» تذکر ساده‌ای داده‌ام دایر بر اینکه همان «خوش» است. نیز بمناسبت مطلب بیت ذیل را برای استعمال ترکیب «چشم‌خوش» آورده‌ام :

لفظ فصیح شیرین ، قد بلند چابک

روی لطیف زیبا ، چشم خوش کشیده

اما آقای دکتر در صفحه ۲۵۳ چنین نوشته‌اند :

در این بیت هم که برای «کش» شاهد آورده‌اند

کلمه «کش» وجود ندارد.

توضیح این است که برخلاف فرمایش ایشان من بیت دوم را برای «کش» شاهد نیاورده‌ام. پس ایراد ایشان دایر بر اینکه در این بیت کلمه «کش» وجود ندارد بهیچوجه وارد نیست.

آقای دکتر در دنبال گفته فوق در همان صفحه چنین نوشته‌اند :

«چشم خوش» گفته میشود ولی تاکنون چه کسی

در فارسی «چشم کش» شنیده است که از این

### یکی برای آن یکی شاهد آورده اند ؟ در این گونه استدلال میان مقدمه و نتیجه فضای خالی وجود دارد.

باز باید بگوییم به نظر بنده ایشان گوئی مخالف این قاعده اساسی منطق و ریاضی هستند که میگویند دو چیز مساوی به یک چیز با یکدیگر مساوی هستند. بعلاوه در این مورد میان مقدمه و ذی المقدمه خودشان فضای خالی وجود دارد زیرا نکته وارد را نادیده گرفته با منطق مشوش بر نکته ناوارد تکیه کرده اند. مطلب اصلی در این بحث اصلاً بر سر «کش» و «خوش» نیست. بلکه عبارت از این است که در این بیت «نرگس» اشاره به «چشم» است و این «چشم» (که همان «نرگس» باشد) در دو مصرع ذیل:

نرگس مست نواز کش مردم دارش

روی لطیف زیبا ، چشم خوش کشیده

یک جا «کش» خوانده شده است و یک جا «خوش»

بنده میتوانم در تأیید فرمایش ایشان عرض کنم که حافظ در شعر خود نه تنها عبارت «چشم کش» نیاورده است بلکه متقابلاً «نرگس خوش» هم نگفته است. ولی این چه ربطی دارد به اینکه بنده توضیح ساده‌ای داده‌ام دایر بر اینکه در بیت مورد بحث برای «نرگس» (= چشم یار) دو صفت مختلف آورده شده است ، یکی «مست نواز» و دیگری «کش» که همان «خوش» است؟

بالاخره این نکته را نیز عرض میکنم که در همان «چشم خوش کشیده» که در بیت دوم آمده است به نظر بنده حافظ علاوه بر آنکه چشم یار را «خوش» خوانده است در صفت دوم که «کشیده» باشد الهام خفی بسیار لطیفی هم درباره «کش» گنجانده است.

بالاخره اگر جایزه نوبل برای مته به خشخاش گذاشتن هم

برقرار شود من برای تعلق گرفتن این جایزه به آقای دکتر هروی بخاطر همین مقاله انتقادی که درباره حافظ بنده نوشته‌اند تا نفس دارم دوندگی خواهم کرد.

بیت ۲۳ - اصالت یا بیت

ز کار افتاده‌ای، ای دل، که صد من بار غم داری  
بروخوش بیک سنی درکش که درحالت به کار آورد

آقای دکتر در صفحه ۲۶۸ نوشته‌اند :

اگر بنده را مجبور کنند که یک بار اصطلاح  
« نا حافظ وار » را بکار ببرم قطعاً آن را در مورد  
همین بیت بکار ببرم

اما به نظر بنده این بیت فصیح و شیرین و حافظ‌وار و مسلماً اصیل است. میزان شعرشناسی و بالاخص حافظ‌شناسی آقای دکتر باعث حیرت بنده است.

بیت ۲۴ - با کنار بیت

در این باغ ار خدا خواهد، دگر پیرانه سر حافظ  
نشیند بر لب جوئی و سروی با کنار آرد. در کنار

در بعضی موارد بجای کلمات «به» یا «در» یا «بر» که امروز به کار می‌رود حافظ کلمه «با» را آورده است. این نحوه استعمال «با» حتی در نثر قدیم نیز مشاهده می‌شود مثلاً به جای «به خانه رفت» عبارت «با خانه شد» بکار رفته است. ولی آقای دکتر با منطقی که به سفسطه میماند در صفحه ۲۴۶ نوشته‌اند:

آقای فرزاد معتقدند که به جای « بر ، به ، در »  
در زمان حافظ «با» بکار میرفته است.

بنده هرگز نگفتم که در همه مواردی که امروز «به» یا «در» یا «بر» بکار میبریم حافظ «با» میگفته است.

بیت ۲۵ - خط، عارض یا نامه

کسی که حسن خط دوست در نظر دارد  
محقق است که او حاصل بصر دارد

چو خامه بر خط فرمان او سر طاعت  
نهاده ایم مگر او به تیغ بردارد.

بنده معتقدم که «خط در مصرع اول این غزل نمونه‌ای از ابهام خفی است که از لطائف خاص کلام حافظ است زیرا علاوه بر معنی ظاهر که سوی نرم بر عارض یار باشد یک معنی ثانوی نیز دارد که در بیت دوم صریحاً تأیید شده است. در صفحه ۲۳۷ کتاب دوم خود درباره این دو بیت چنین نوشته‌ام:

تصور من این است که نامه‌ای از دوست به حافظ رسیده و اشاره به «خط» در دو بیت اول این غزل به همان مناسبت بعمل آمده است. اگر قرائت نهائی «حسن خط» باشد احتمالاً آن نامه به خط خوش نیز نوشته شده بود.... بهر حال «خط» یک کلمه اساسی در بیت اول است و «خط فرمان» در بیت دوم اشاره به نامه رسیده از دوست را ادامه میدهد.... معتقدم که اینجا نیز حافظ با تعدد همان کلمه «خط» را دوباره به کار برده است و مفهوم بیت اول را تأیید کرده است.

ولی آقای دکتر در صفحه ۲۶۸ منحصراً معنی «سوی نرم بر عارض یار» را میپذیرند و احتمال اشاره به نامه خوش خط را که از دوست به



حافظ رسیده باشد غیر ممکن شمرده میگویند خط فقط در بیت دوم «مطلق خط نوشتنی است نه در بیت اول (ص ۲۶۸)». «مختارند . قضاوت با خوانندگان است .

ایشان بیتی هم در تأیید معنی اول «خط» (موی نرم) آورده اند که درست است ولی با موضوع این ابهام خفی ارتباطی ندارد . بالاخره اشتباه مخصوصی نیز در نقل متن بیت دوم کرده «سرطاعت» را «سرخدمت» نوشته اند . به عقیده بنده «سرطاعت» صحیح و «سرخدمت» غلط است و اصلاً نمیدانم ایشان ترکیب اخیر را از کجا آورده اند .

#### بیت ۲۶ - ترکانه به یغما ببرد

علم و فضلی که به چل سال بدست آوردم  
ترسم آن نرگس ترکانه به یغما ببرد

بنده در صفحه ۲۶۴ کتاب دوم خود نوشته ام «نرگس مستانه نداریم». آقای دکتر در صفحه ۲۶۹ مقالات و بررسیها دو بیت از حافظ نقل کرده اند که «نرگس مستانه» در هر دو بکار رفته است. پس تا اینجا حق با ایشان است و بنده بخاطر این تصحیح نظر خودم از ایشان تشکر میکنم .

اما در همان صفحه ایشان نکته دیگری مربوط به همین مطلب گفته اند که به نظر بنده صحیح نیست . ایشان با نقل بیت ذیل :

برشکن کاکل ترکانه که در طالع توست

بخشش و کوشش خاقانی و چنگیزخانی

میگویند : «ترکانه را حافظ در صفت کاکل به کار برده

است نه چشم» .

عرض بنده این است که اثبات شئی نفی ما عدا نمیکند. درست است که در این بیت صفت «ترکانه» به «کاکل» اطلاق شده است ولی این مطلب مفهوم مخالف آن یعنی عدم استعمال این صفت را برای «چشم» در سرتاسر دیوان حافظ بهیچوجه ثابت نمیکند. اتفاقاً در بیت مورد بحث در این یادداشت چون کلمه «یغما» به کار رفته است به نظر بنده «ترکانه» قویتر و پرمغزتر و مناسبتر از «مستانه» است.

بیت ۲۷ - چنین کاین همه

جای آن است که در عقد نکاحش گیرند

دختر مست چنین کاینهمه مستوری کرد

ایراد عمده آقای دکتر در این بیت به «چنین کاینهمه» است

که در صفحه ۲۵۶ درباره آن نوشته اند:

تکراری صریح و حشوی قبیح است.

در صفحه ۲۶۹ نیز درباره همین مصرع نوشته اند:

مصرع دوم ممکن نیست از حافظ باشد ....

«چنین کین همه» یعنی آوردن دوبار «این»

برای اشاره به یک معنی چنان ضرورت شعری

است که شاعران درجه دوم و سوم هم از

آن میگریزند. این جاست که آشنایان با زبان

شاعر میگویند این زبان حافظ نیست.

اگر به سابقه امر رجوع کنیم می بینیم که ضبط نسخ در این مورد

(چنانکه از صفحه ۱۵۸ «جامع نسخ حافظ» و یادداشتهای مربوط در

صفحه ۲۸۷ کتاب دوم بنده بدقت معلوم میشود) چنین است:

م ص ی ب ن خه : چنین کاینهمه

ط : چنین کر همه

در منابع بعدی صورت تمام مصرع عوض شده به دو شکل ذیل درآمده است :

ك - دختر مست که او دعوی مستوری کرد

ل ق ع - دختر رز که به خم اینهمه مستوری کرد

در این میان کمتر شك است در اینکه قرائت ط سهو ساده کاتب است و شاید « کر » بر اثر عدم دقت او بجای « کین » نوشته شده است. بهر حال ط نیز در حد خود قرائت اقدم و اغلب منابع را که عبارت از « چنین کاینهمه » است تأیید میکنند.

پس بنده در این مصرع قرائت مشکوک جدید ترین نسخه خطی خود (ك) و همچنین قرائت نسخ سه گانه چایی (ل ق ع) را که به تمام احتمال تصرف جدید است در کتاب خود کنار گذاشته قرائت ضبط شده در اقدم و اغلب منابع را اختیار کرده‌ام. به عبارت دیگر ضبط نسخ معتبر چنین است و ما چاره‌ای جز قبول آن و دلیلی برای عوض کردن آن نداریم. پس بنده بنوبت خود میتوانم بگویم که ایراد آقای دکتر در این مصرع به تشخیص بنده نیست بلکه به عبارت خود حافظ است! حالا این نظر ایشان تا چه اندازه به ایشان حق میدهد که خود را از « آشنایان با زبان شاعر » بخوانند به بنده مربوط نیست.

بیت ۲۸ - شعر تر شیرین

بدین شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم  
که سرتاپای حافظ را چرا در زر نمیگیرد

در صفحه ۲۴۹ با نظر بنده درباره این که « شعر تر شیرین » بر « شعر تر و شیرین » مرجح است مخالفت کرده‌اند. به گمان بنده حافظ هنگامی که صفات متعدد برای موصوف واحد می‌آورد شیوه او این است

که این صفات را بوسیله کسره به یکدیگر پیوند بدهد نه بوسیله واو چنانکه جای دیگر فرموده است :

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب

بیت ۲۹ - علامت سنوال

زهره سازی خوش نمیسازد ، مگر عودش بسوخت ؟

کس ندارد ذوق مستی ، میگساران را چه شد ؟

چون مصرع اول صورت استفهام دارد من در پایان آن علامت استفهام گذاشتم . آقای دکتر در صفحه ۲۴۸ مینویسند :

شاید بتوان استفهامی هم خواند

با وجود این به علامت استفهامی که در پایان مصرع اول گذاشته است اعتراض دارند و میگویند :

«مگر» اینجا بیشتر اثباتی است ، یا احتمالی یعنی

همانا ، یا شاید .

از اینرو آقای دکتر معتقدند که آوردن علامت استفهام در آخر

مصرع اول این بیت :

دو وجه قبلی را از میان میبرد

جواب بنده این است که اولاً سیاق معنی در سرتاسر غزل اقتضا

میکند که مصرع اول این بیت صریحاً استفهامی و منجمله از این حیث

شبهه مصرع اول بیت ذیل در همان غزل باشد :

آب حیوان تیره گون شد ، خضر فرخ پی کجاست ؟

کل بگشت از رنگ خود ، ابر بهاران را چه شد ؟

پس «مگر» در اینجا نه اثباتی است و نه احتمالی و اگر علامت استفهام در آخر مصرع مورد بحث نگذاریم غلط است. ثانیاً با توجه به اینکه دو وجهی در میان نیست ما چه اجباری داریم که هر دو وجه را نگاه داریم؟

### بیت ۳۰ - حریف نه گدا

ساقی به جام عدل بده باده تا حریف  
غیرت نیآورد که جهان پر بلا کند

دلایل خود را درباره اینکه کلمه آخر در مصرع اول «حریف» است نه «گدا» مشروحاً در صفحات ۴۱۲ و ۴۱۳ کتاب دوم خود بیان کرده‌ام و هنوز نیز معتقدم که در این محل «حریف» درست و «گدا» غلط است. آقای دکتر با این نظر من موافق نیستند. مختارند قضاوت با خوانندگان است.

بعلاوه آقای دکتر شرح ذیل را در صفحات ۲۷۰ و ۲۷۱ در ضمن تأیید قرائت «گدا» نوشته‌اند که از نظر دیگری شایان دقت است و باید مورد بحث قرار بگیرد:

در کلمه گدا اشاره‌ای به اختلاف طبقاتی عدالت و اوضاع اجتماعی زمان هست که کلمه حریف نمیتواند آن را القاء کند. . . . . اینگونه اشاره‌ها به مسائل اجتماعی در حافظ کم نیست. . . . . این گونه اشارات است که به حافظ. . . . . مقام اجتماعی و انسان دوستی میدهد. . . . . در همه این موارد میتوان به آسانی حالت طغیان و سرکشی این گدا (روشنفکر محروم) را در برابر نظام جابر اجتماع مشاهده کرد.

به نظر بنده هنوز متن کامل و صحیح حافظ بدست نیامده است و هنوز زود است برای آنکه بتوانیم با روشنی و اطمینان نسبی درباره نحوه ارتباط حافظ با جامعه معاصر خودش سخن بگوئیم چه برسد به این که مانند آقای دکتر حکم قطعی صادر کنیم. استنباط بنده عجالاً این است که حافظ شاعر بوده است نه جامعه شناس یا مصلح اجتماعی. اگر هم در تماس با بعضی از زمامداران وقت (بالاخص شاه شجاع مظفری) کم یا بیش بدرد آمده باشد آن را فقط به عنوان دردی شخصی در اشعار خود منعکس کرده است و صورت اعتراض اجتماعی به آن نداده است.

### بیت ۳۱ - منزل سلمی یا حضرت سلمی

قاصد منزل سلمی، که سلامت باشد  
حضرت سلمی  
چه شود گر به سلامی دل ما شاد کند؟

بنده درباره این بیت در صفحه ۱۶ و ۱۷ کتاب دوم چنین نوشته‌ام:

«حضرت» بسیار خوب نسخه بدلی است.  
اگر در مراحل نهائی تصحیح متن این غزل  
(و منجمله روشن شدن هویت مخاطب) مسلم شود  
که منظور از «سلمی» پادشاه یا شخص عالیمقام  
دیگری است «حضرت» شاید از «منزل» نیز  
مناسبت باشد.

آقای دکتر در صفحه ۲۴۴ میگویند:

سلمی نه پادشاه است و نه شخص عالیمقام دیگر.  
دلبری است مثل لیلی و شیرین و عذرا.

به نظر بنده این قضاوت از شخصی است که به شیوه کلام حافظ مخصوصاً

اشارات خفی آن آشنائی کافی ندارد. ایشان این حکم قطعی را بر مبنای چه مدرکی صادر میکنند؟ مگر نمیدانند که حافظ به کرات از مصطلحات عشقی برای اشاره به ممدوح استفاده میکرده است؟ بنده گمان میکنم آیات ذیل از همین غزل احتمال دایر بر این را که شخص منظور دارای مقامی عامی (مثلاً پادشاهی) باشد تقویت میکنند.

یارب اندر دل آن خسرو شیرین انداز

که به رحمت گذری بر سر فرهاد کند

شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد

قدر یک ساعت عمری که در او داد کند

بیت ۳۲ - چنگ و نی

اول به بانگ چنگ و نی آرد به دل پیغام وی

و آنکه به یک پیمان می با من وفاداری کنند

به قول خودشان استفاده کرده عرض میکنم «اختلاف مهمی نیست.» قضاوت با خوانندگان است.

بیت ۳۳ - برج نه بازآ

ای گدای خائقه برج که در دیر مغان

میدهند آبی و دلها را توانگر میکنند

آقای دکتر بجای «برج» در این بیت «بازآ» آورده اند که مسلماً غلط است. به یاد داشت مربوط به این نکته در صفحه ۴۴۸ کتاب دوم بنده مراجعه فرمایند.

بیت ۳۴ - کلاه در سر شکستن

یاد باد آنکه مه من چو کمر بر بستی

در رکابش مه نو پیک جهان پیمان بود

آقای دکتر با تأیید مختار بنده (چو کمر بریستی در برابر  
چو کله بشکستی به یک نکته فرعی توجه مبذول داشته در صفحه  
۲۷۱ نوشته‌اند :

اما گاهی هم کلاه رادر شعر فارسی میشکنند؟

سپس بیت ذیل را نیز در تأیید سخن خود نقل کرده‌اند :

مرغول را برافشان ، یعنی برغم سنبل

در سر کلاه بشکن ، در برقبا بگردان

عرض بنده در این میان این است که این مثالی که آقای دکتر  
آورده‌اند واقف بر مدعا نیست . در شعر حافظ « در سر کلاه شکستن »  
داریم که به معنی « طرف کله کج نهادن » است . ولی « کلاه شکستن »  
نداریم و هیچوقت خود کلاه را نمی شکنند . این دو عبارت از زمین  
تا آسمان با یکدیگر فرق دارند . ضمناً خدمتشان یاد آور میشوم که همه  
منابع قدیم در این بیت « چو کمر بریستی » دارند و « چو کله بشکستی »  
تصرف جدیدی است که فقط در صه ل ق (حدود ۱۳۲۲ ه . ق .) ضبط  
شده است .

بیت ۳۵ - از این دست

بخت حافظ گر ازین دست مدد خواهد کرد  
زلف معشوقه به دست دگران خواهد بود  
—  
باتکیه بر عبارت خودشان عرض میکنم « اختلاف مهمی نیست »  
قضاوت با خوانندگان است .

بیت ۳۶ - گوشه‌ای از چشم گرفتن

نقش می‌بستم که گیرم گوشه‌ای ز آن چشم مست  
طاعت و صبر از خم ابروش طاق افتاده بود  
—



بحث برسر «گوشه‌ای» و «بوسه‌ای» است. ایشان نظر بنده را تأیید کرده میگویند «این جا همان گوشه گرفتن بهتر است.» ولی بعد به یک موضوع فرعی میپردازند از این قرار که بنده گفته‌ام «بوسه از چشم گرفتن مضمون ناخافظواری است» ولی ایشان در صفحه ۲۷۱ بیت ذیل را در رد عقیده من نقل کرده‌اند:

هر کس که دید روی تو بوسید چشم من  
کاری که کرد دیده من بی‌بصر نکرد

از تذکر درست و مفید ایشان متشکرم

بیت ۳۷ - چهل سال ، نه سی سال

چل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت  
تدبیر ما به دست شراب دو ساله بود

بجای «چل سال» در یک منبع «سی سال» و در منبع دیگر «سی ساله» آمده است. بنده با نقل دو بیت دیگر از حافظ که در هر دو ترکیب «چل سال» بکار رفته است در صفحه ۴۸۸ کتاب دوم خود نوشته‌ام :

عدد «چهل» عدد حافظواری است و در هیچ جا  
به خاطر ندارم که حافظ عدد «سی» را بکار برده  
باشد.

آقای دکتر در صفحه ۲۴۹ متذکر شده‌اند که عدد اخیر در بیت ذیل بکار رفته است :

روز عید است و من امروز در آن تدبیرم

که دهم حاصل سی روزه و ساغر گیرم

حق با ایشان است و این گفته بنده در باره عدد «سی» در حافظ باید تصحیح شود. تشکرات خود را به ایشان تقدیم میکنم.

با اینهمه متذکر میشوم که موضوع اصلی در بیت مورد بحث عبارت از مقایسه میان دو عدد منفرد «چهل» و «سی» نیست بلکه مقایسه میان «چهل سال» و «سی سال» است. درست است که حافظ عدد سی را در بیتی که ایشان نقل کرده‌اند برای ایام ماه رمضان بکار برده است ولی در بیت مورد بحث مطلب این است که رنج و غصه ما چهل سال طول کشیده است یا سی سال؟ با توجه به این نکته، سخن بنده یعنی رجحان چهل برسی در این بیت تأیید میشود. از آن گذشته در تأیید همین نکته باید توجه کرد که اعداد سه، هفت، دوازده و چهل از اعدادی است که در ادبیات فارسی و همچنین در تاریخ ادیان از اعداد کثیرالاستعمال است ولی عدد سی جزو این گروه نیست.

بیت ۳۸ - کله ( - پرده چشم )

قیاس کردم و آن چشم جادوانه بست  
هزار ساحر چون سامریش در کله بود

—  
در کله بود.

در صفحه ۴۸۶ کتاب دوم خود درباره کلمه «کله» در این بیت چنین نوشته‌ام :

متن ( به كسرك ) به معنی پرده و ضمه و چادر  
است و مخصوصاً « پرده » با « چشم » مناسبت  
دارد .

« کله » بیهی است و ممکن است غلط نوشته خود  
« کله » باشد .

در لغت‌نامه دهخدا نیز « پرده تنگ و نازک » در معنی همین کلمه آورده شده است اما آقای دکتر در صفحه ۲۷۲ « کله » به معنی رمه را صحیح میدانند و مینویسند :

آوردن «گله» بازی لفظی زیرکانه ایست برای اینکه گوساله کذائی را (که سامری ساحر ساخت) به خاطر بیاورد و به خود سامری نسبت گوساله بودن بدهد.

گویا آقای دکتر توجه نکرده اند که سامری فقط یک عدد گوساله طلا ساخت نه گله ای از گوساله های طلائی! بعلاوه چنانکه از بیت ذیل معلوم میشود حافظ فقط به این سامری ساحر فقط نسبت «خری» داده است نه گوسالگی یا گاوی:

چون سامری مباش که زر دید و از خری

موسی بهشت و از پی گوساله میرود

بعلاوه نسبت «بازی لفظی زیرکانه» به حافظ دادن دون شأن این نابغه جهانگیر جاوید است که همواره با عمیقترین یا ظریفترین معانی سروکار داشته و به گمان من هیچوقت به حد «بازی لفظی زیرکانه» تنزل نکرده و اصلاً احتیاجی به چنین کاری نداشته است.

آقای دکتر در همان صفحه در توضیح معنی این بیت چنین نوشته اند:

میگوید آن چشم چنان جادوگری بود که هزاران

ساحر زبردست (امثال سامری گوساله زرین ساز)

در میان گله مریدانش بودند.

چگونه میتوان تصور کرد که در این بیت حافظ گفته باشد که چشم جادوانه یار «گله مریدان» داشته است؟! حافظ هیچ جا اشاره نکرده است که حتی سامری ساحر نیز «گله مریدان» داشت.

## بیت ۳۹ - پیشه پرده دری

تنها نه ز راز دل ما پرده برافکنند  
 تابود فلک پیشه او پرده دری بود  
 شیوه او

به نظر بنده آنچه منظور شاعر است عبارت از مفهوم عملاً مستمر است ، چنانکه ترکیب «تابود» نیز در مصرع دوم در حد خود همان مفهوم را تأیید میکند. بالنتیجه باید بگوئیم که عمل مستمر را میتوان به «پیشه» تعبیر کرد ولی نمی توان «شیوه» خواند. اینجا اگر «پیشه» را «کار» معنی کنیم به نظر من مطلب روشنتر میشود. یعنی میتوان گفت همواره «کار» فلک پرده دری بوده است. ولی چگونه میتوان گفت که همواره «شیوه» فلک چنین بوده است؟ بهر حال به عبارت خود آقای دکتر اختلاف مهمی نیست. قضاوت با خوانندگان است.

## بیت ۴۰ - چکانید

سرشکم در طلب درها چکانید  
 ولی از وصل او بیحاصلی بود  
 درها فشانید

آقای دکتر در صفحه ۲۷۳ «فشانید» را بر «چکانید» مرجح میدانند. از پیش آمدن این بحث خوشوقتم زیرا به بنده فرصت میدهد که با تجدید نظر در یادداشتهای سابق خود توضیحاتی در این باب بدهم.

س ص اصلاً این غزل را ضبط نکرده اند. این بیت در چهار عدد از نسخ خطی من هم که این غزل را ضبط کرده اند (یعنی در خ ط ب ن) نیامده است. با مراجعه به چاپ دوم جلالی نائینی میتوانم همچنین گزارش کنم که در نسخ ایاصوفیه و هند نیز ضبط نشده است. بالنتیجه منابع من برای این بیت منحصر است به سه نسخه خطی (م ی ک) و قسمت تازه نوشته شده ص (بعلاست صه)

و دو نسخه چاپی (ل ق) و یادداشت پاورقی ع (بعلاست عه). وضع ضبط کلمه مورد بحث در این منابع چنین است :

م - درها چکانید

ی ک - در میچکاند

صه عه - درها فشاند

ل ق - درها فشانید.

با استفاده از یادداشتی که در باب این قرائت در صفحه ۹۷ و ۹۸ کتاب دوم خود نوشته ام اکنون متذکر می‌شوم که متن مطابق ضبط منحصر در م (۸۹۳ ه. ق.) است که در این مورد اقدم نسخ من است. ی ک نیز در حد خود این قرائت را تأیید میکنند. صه که به اغلب احتمال همزمان یا تقریباً همزمان با ل ق (۱۳۲۲ ه. ق.) است قرائت جدیدی است که در حاشیه چاپ پڑمان (عه) نیز نقل شده است. ل ق جدیدترین قرائت را آورده‌اند.

«فشانید» بهر حال نسخه بدل خوبی است ولی تا آنجا که به ضبط نسخ مربوط میشود جای شک نیست که «چکانید» قرائت اقدم است و «فشانید» تصرف جدید است. از نظر معنی نیز به عقیده من با «سرشگ» که در آغاز بیت آمده است «چکاندن» قدری دقیقتر از «فشاندن» است. با اینهمه گوئی «چکانید» قدری خالی از غرابت نیست.

م. که قدیمیترین منبع برای ضبط این بیت است خدمت شایانی به حافظ کرده است. ی ک نیز به سبب تأیید این ضبط به سهم خود در این خدمت شریک هستند. همچنین بر اثر ضبط این بیت نخستین بار در م (۸۹۳ ه. ق.) ثابت میشود که تا یک قرن بعد از مرگ حافظ هنوز جمع‌آوری متن اصیل او ادامه داشته است.

## بیت ۴۱ - بیک بیت مردود

خوش بود خلوت هم ای صوفی، ولیکن کرد راو

باده ریحانی و ساقی روحانی بود.

بنده در صفحه ۱۰۵ کتاب دوم خود درباره «ساقی روحانی»

نوشته‌ام:

چندان فصیح و حافظ وار نیست.

در همان صفحه درباره تمام بیت نیز نوشته‌ام:

اصولاً در اصالت این بیت تردید دارم.

آقای دکتر در صفحه ۲۷۴ درباره این بیت مینویسند:

این زبان حافظ نیست. مصراع اول نمودار کار

تازه شاعر کم ذوق و سواد است که به وصله پینه

خواسته چیزی بسازد و مصراع دوم سرهم بندی

از اصطلاحات حافظ.

چنانکه ملاحظه میشود ایشان نظر مرا تأیید کرده‌اند. پس چه اختلافی

با بنده دارند و این سطور را چرا نوشته‌اند؟

بعلاوه اگر مطلب ایشان این است که این بیت غیر اصیل

چرا در کتاب دوم ضبط شده است جواب این است که کتابهای دوم

و سوم و چهارم بنده موقوف به مطالعه درباره صحت کلمات و اصالت

غزلها و غیر غزلهاست. موضوع اصالت ایات مربوط به کتاب ششم

میشود که هنوز به چاپ نرسیده است پس ایشان بر کتاب دوم ایراد

ناواردی گرفته‌اند.

اما اینجا میتوانم خدمتشان عرض کنم که در نتیجه مطالعات

بعدی راجع به اصالت ایات حافظ به این نتیجه رسیده‌ام که این بیت

معملاً بدل مردود بیت ذیل در همان غزل است:

بی چراغ جام در خلوت نمی یارم نشست  
زانکه کنج اهل دل باید که نورانی بود

بیت ۴۲ - دست در چیزی زدن

چودست در سر زلفش زخم بتاب رود  
ورآشتی طلبیم با سر عتاب رود

به نظر من اصطلاح در شعر کلاسیک فارسی «دست در چیزی زدن» است نه «دست بر چیزی زدن» مصرع ذیل را نیز در کتاب دوم خود برای این مطلب شاهد آورده‌ام :

دست در حلقه آن زلف دوتا نتوان کرد .

ایشان در صفحه ۲۷۴ میگویند چون کلمات بعد از «دست» در یک مورد «سر زلف» است ولی در جای دیگر «حلقه زلف» پس «شاهد ارتباطی با مدعا ندارد»! از این گذشته میگویند اگر چه حافظ در یک بیت گفته است «دست در حلقه زلف» با وجود این در بیت دیگر باید گفته باشد «دست بر سر زلف». این استدلال ایشان بنده را هیچ قانع نکرد. خوانندگان خود قضاوت فرمایند.

بیت ۴۳ - طریق عشق و بهی در شکسپیر

طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل  
ببفتد آنکه در این راه با شتاب رود

بنده با توجه به اینکه عشق طریق دارد ولی دهر طریق ندارد عبارت متن را مرجع دانسته‌ام. ایشان نیز در صفحه ۲۷۶ قضاوت بنده را تأیید کرده چنین نوشته‌اند :

در اصل مطلب حرفی نیست که طریق عشق بهتر است .

ولی باز پس از آنکه در موضوع اصلی با بنده اظهار موافقت کرده‌اند

یک موضوع اضافی و فرعی را پیش کشیده ایرادی بر همان قرائت که مورد موافقت خودشان است گرفته چنین نوشته اند:

اگر عشق طریق داشته باشد دهر هم دارد چنانکه  
راه زندگی ، راه دنیا ، راه معاش و معیشت همه  
در همین معنی هستند .

( ص ۲۷۶ )

بنده عرض میکنم این اندازه باریک بینی خارج از موضوع چه فایده ای دارد ؟

اینجا مناسب است که بحث عمده دیگری را درباره همین بیت  
بمیان بیاورم . در صفحه ۱۰۵ کتاب دوم خود چنین نوشته ام:

جالب است که حافظ که دو بیست و بیست و هفت  
سال قبل از شکسپیر فوت کرد در این مصرع عین  
مطلب یکی از سطور زیبای شکسپیر را که در زبان  
انگلیسی مثل شده است و ذیلاً نقل و ترجمه  
میشود بیان کرده است .

The course of true love never did run smooth.

« راه عشق حقیقی هیچگاه هموار و آسان نبوده است »

( رؤیا در شب نیمه تابستان )

آقای دکتر شرح مفصل و پیچیده ای در صفحات ۲۷۵ و ۲۷۶ نوشته اند  
دایر بر اینکه:

مراد حافظ .... در این بیت ... عشق عرفانی  
است .... و حال آنکه Love شاعر انگلیسی تنها  
یک عشق انسانی است .

اولاً برای بنده بهیچوجه مسلم نیست که حافظ مفهوم این بیت را به



عشق عرفانی منحصر کرده باشد. بعلاوه بر فرض هم که چنین باشد باز باید عرض کنم که آقای دکتر از نکته اصلی بحث که عبارت از شباهت ساده مطلب میان این دو مصرع فارسی و انگلیسی است غافل مانده و بر نکته غیر وارد و غیر مربوطی تکیه کرده‌اند.

باز در همان صفحه آقای دکتر چنین نوشته‌اند:

اگر این سطر زیبای شکسپیر در زبان انگلیسی  
شهرتی یافته بخاطر کلمه True است.

خوشوقتم که می‌بینم آقای دکتر نیز مانند خود بنده از علاقمندان به شکسپیر هستند ولی اظهار عقیده درباره اینکه فلان سطر شکسپیر به چه علت در زبان انگلیسی شهرت پیدا کرده است فراتر از حد من است.

بالاخره آقای دکتر درباره همین سطر شکسپیر نوشته‌اند که:

در این جمله نکته برسر کلمه «حقیقی» True است،  
حال آنکه در بیت حافظ کلمه «حقیقی» وجود ندارد.

اتفاقاً به نظر بنده در این جمله شکسپیر مطلب ساده و سراسری بیان شده است و کلمه True («حقیقی») در این سطر اهمیتی بیش از کلمات دیگر ندارد. از آن گذشته تکیه کردن بر این نکته که شکسپیر کلمه بمعنای «حقیقی» در این سطر خود آورده ولی حافظ در آن مصرع خود چنین کلمه‌ای نیاورده است باز از همان نکاتی است که هیچگونه موردی برای ذکر آن نیست.

بیت ۴۴ - کبر باز سفید

به تاج هددم از ره میر که باز سفید  
ز کبر در پی هر صید مختصر نرود  
چو باشه در پی ....  
به نظر بنده معنی این بیت ساده است. باز سفید پرنده بلند طبعی است که از کبر در پی هر صید مختصر نمی‌رود. بهیچوجه نمی‌توانیم در این

بیت هم «باز سفید» داشته باشیم و هم «باشه» (آن هم به جای «زکبر»!) «اصلاً باشه» کلمه حافظ واری نیست و گمان نمیکنم در ادبیات منظوم کلاسیک ایران با «باز» فرقی داشته باشد. بهرحال اگر «باشه» جزو متن این بیت باشد باید بگوئیم که معنی بیت یکی از این دو تاست.

۱ - باز سفید مانند باشه است که در پی هر صید مختصر نمی رود، یا:

۲ - برعکس باشه که در پی صید مختصر می رود باز سفید چنین

نمی کند.

بیت در هر دو صورت شیرینی و روانی خود را از دست میدهد.

آقای دکتر در صفحه ۲۷۷ نوشته اند «هدهد صید باشه است».

این سخن را بر چه اساسی میگویند؟

باز در همان صفحه مینویسند:

وجهی که آقای فرزاد اختیار کرده اند... اشاره

هنرمندان شعر، یعنی مقایسه دو پرندۀ صیاد را

از میان برده شعر را از زینت خود عریان کرده

و هیچ چیز بر معنی نیفزوده است.

بنده این سخن ایشان را نمیتوانم بپذیرم. حافظ را چه کار به

مقایسه میان دو پرندۀ صیاد؟ بعلاوه ایشان از کجا میگویند که

«باشه» پرندۀ ای سوای «باز» است؟

بیت ۵ - مجلس و مسجد

بیار باده و اول به دست حافظ ده به شرط آنکه زمجلس سخن بدرنرود

اختیار میان «زمجلس» و «زمسجد» است. بنده نوشته ام

«زمجلس قویتر و مناسبتر است.» ایشان با تأیید همین قضاوت متنی از

بنده ایراد گرفته‌اند که چرا مطلب خود را به عبارت فوق بیان کردی و نگفتی :

« مسجد بکلی نامناسب است. » ؟

بنده عرضی ندارم . به قول خودشان اختلاف مهمی نیست .

بیت ۴۶ - از آن هم بتر شود

روزی اگر غمی رسد تنگدل مباش  
—  
رو شکر کن مباد کز آن هم بتر شود  
که از بد بتر شود

بطور معترضه عرض میکنم که بنده در اصالت این بیت شکی دارم ولی این مسئله‌ای است که باید در آینده حل شود . عجالتاً اختلاف این دو قرائت مهم نیست و قضاوت با خوانندگان است .

بیت ۴۷ - باز یک علامت سؤال

عقلم از خانه بدر رفت و اگر می این است

دیدم از پیش که در خانه دینم چه شود

در آخر این بیت در صفحه ۳۲ هـ از کتاب دوم بنده به پیروی از اغلب ابیات دیگر این غزل علامت سؤال گذاشته شده است . ایشان در صفحه ۲۴۸ مقاله خودشان متذکر شده‌اند که بیت نباید علامت سؤال داشته باشد . حق با ایشان است و از این انتقاد مثبت ایشان متشکرم .

بیت ۴۸ - بمرده

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق  
—  
بر او بمرده به فتوای من نماز کنید  
بر او نمرده

یادداشت راجع به «بسائل» تحت شماره بیت ۹ در بالادیده شود

## بیت ۴۹ - بزم شاهان

که برد بیزم شاهان ز من گدا پیامی  
 که به کوی میفروشان دوهزارجم به جامی  
 —  
 بنزد

در هر دو کتاب سوم و پنجم بنده « به بزم شاهان » ضبط شده است و در صفحه ۱۳۶۳ « حافظ : صحت کلمات و اصالت غزلها » یادداشتی راجع به این قرائت و رجحان « بزم » بر « نزد » نوشته ام . ولی آقای دکتر در صفحه ۲۷۱ در ضمن مقاله خود متأسفانه قرائت مردود را آورده اند .

## نتیجه کلی :

قسمت اعظم نکاتی که مورد توجه ایشان قرار گرفته است و درباره آن بحث کرده اند نکات جزئی ، فرعی ، مشکوک ، مردود یا غیر مربوطی است . ولی در چند مورد معدود حق با ایشان است و نظربنده باید تصحیح شود . به خاطر موارد اخیر از ایشان متشکرم .

## فهرست

### قسمت اول - مباحث

- ۱ - شرایط گفتگو
- ۲ - سخن برسر چیست و گوینده کیست
- ۳ - حافظ شناسی آقای دکتر
- ۴ - ارادت جای تبهر را نمیگیرد
- ۵ - جامع نسخ حافظ
- ۶ - متن منقح کنونی
- ۷ - ضبط اغلاط آشکار در مرحله اول
- ۸ - تفکیک موارد تصحیح
- ۹ - تکرار فرمول تصحیح
- ۱۰ - تصحیح کلمات
- ۱۱ - تشخیص اصالت غزلها
- ۱۲ - اصالت و توالی ابیات
- ۱۳ - جمع آوری در آینده
- ۱۴ - غده غزلها و ابیات اصیل
- ۱۵ - منتقد حافظ و غلط گیر چاپخانه
- ۱۶ - کاری که شده است و کاری که مانده است
- ۱۷ - صحت و نفاست چاپ
- ۱۸ - نقطه گذاری
- ۱۹ - تصحیح انتقادی
- ۲۰ - تصحیح متون قدیمه
- ۲۱ - حافظ شادروان خلخالی
- ۲۲ - اتکای قزوینی بر خلخالی
- ۲۳ - رفتار قزوینی با خلخالی
- ۲۴ - تناقض در عقیده آقای دکتر
- ۲۵ - جامعیت مرجع بر قدمت
- ۲۶ - چرا تکیه بر ذوق
- ۲۷ - ذوق چیست؟
- ۲۸ - تصحیح قیاسی
- ۲۹ - صوفی با صفا
- ۳۰ - تحقیقات ناگهانی
- ۳۱ - پشداوری و پشداوری
- ۳۲ - قلت عده موارد
- ۳۳ - کدام نوآوری؟
- ۳۴ - تورم تحقیقی
- ۳۵ - تکرار مفید
- ۳۶ - شمع شب افروز
- ۳۷ - پیرخندان
- ۳۸ - «گناه» زبان فارسی!
- ۳۹ - نظرات قطعی
- ۴۰ - یک فایده اشتباهات مشترک
- ۴۱ - فایده شاعری و شعرشناسی
- ۴۲ - سکوت سیاسی
- ۴۳ - شواهد واقف بر مدعا
- ۴۴ - حافظوار و نا حافظوار
- ۴۵ - نسخ معتبر آقای دکتر
- ۴۶ - دو فارسی زبان در برابر یکدیگر
- ۴۷ - اصالت یک غزل
- ۴۸ - زینت انشاء یک غزل

## قسمت دوم - آیات

کشتی شکستگان یا کشتی نشستگان	آشنا را	کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز	۱
دلخ از سر برکشیدن	نام را	ساغر می بر کفم نه تاز سر	۲
در زر گرفتن	بر ما	از نثار سزه چون زلف تو در زر گیرم	۳
تاب زلف یا تاب جعد	در دلها	به بوی نافه ای کاخر صبا زان طره بگشاید	۴
مجلس جانان یا منزل جانان	محملها	مرا در مجلس جانان چه امن عیش چون هردم	۵
مطرب نکته دان یا مطرب بذله گو	شباب	خانه بی تشویش و ساقی یار و مطرب نکته دان	۶
کی شدی به چمن	انداخت	شراب خورده و خوی کرده کی روی به چمن	۷
تفسیر یک بیت	بسوخت	ساجرا کم کن و باز آ که سر آمدم چشم	۸
پسائل یا به سالی	و ماست	اگر بسائل حافظ دری ز ندب گشای	۹
آخر ، کاخر ، باری	حاجت است	ای پادشاه حسن خدا را بسوختیم	۱۰
خال رخ یا آب رخ	کشور است	شیراز و آب رکنی و این باد خوش نسیم	۱۱
گلریز	تیز است	کنون که باده فرحبخش و باد گلبیز است	۱۲
ذوق بخش یا روح بخش	خوش است	صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوش است	۱۳
بت شیرین من یا بت شیرین دهن	خوشتن است	به جانست ای بت شیرین من که همچون شمع	۱۴
آواز بلند یا آواز حزین	هست	سرفرا گوش من آورد و به آواز بلند	۱۵
ننانی دانست یا ندانی دانست	دانست	ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی	۱۶
بوی گیسو یا سرگیسو	که نیست	ناظر روی تو صاحب نظرانند ولی	۱۷
از خیال لب یا از حیای لب	که نیست	از خیال لب شیرین تو ای چشمه نوش	۱۸

رقیب	هست	روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست	۱۹
سخن خوش یا سخنی خوش	گفت	شنیده‌ام سخن خوش که پیر کنعان گفت	۲۰
موروسلیمان یا باد و سلیمان	گفت	گره به باد مزن گرچه بر سراد وزد	۲۱
خوش یا کش	نوشش یاد	نرگس مست نواز کش مردم دارش	۲۲
اصالت یک بیت	آرد	ز کار افتاده‌ای، ای دل، که صدمن بار غم داری	۲۳
با کنار یا در کنار	آرد	در این باغ از خدا خواهد دگر پیرانه سرحافظ	۲۴
خط (عارض یا نامه)	دارد	کسی که حسن خط دوست در نظر دارد	۲۵
ترکانه یغما یا مستانه یغما	ببرد	علم و فضلی که به چل سال بدست آوردم	۲۶
چنین کاینهجه	کرد	جای آن است که در عقد نگاهش گیرند	۲۷
شعر تر شیرین یا شعر تروشیرین	نمیگیرد	بدین شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم	۲۸
علامت سؤال	چه شد؟	زهره سازی خوش نمیسازد مگر عودش بسوخت	۲۹
حریف یا گدا	بلا کند	ساقی به جام عدل بده تا حریف	۳۰
منزل سلمی یا حضرت سلمی	شاد کند	قاصد منزل سلمی که سلامت بادش	۳۱
چنگ و نی یا نای و نی	کند	اول به بانگ چنگ و نی آرد به دل پیغام وی	۳۲
برجه یا بازآ	میکنند	ای گدای خاتمه برجه که در دیرمغان	۳۳
کلاه در سرشکستن	پیمابود	یاد باد آنکه همه من چون کمر بر بستی	۳۴
گر از این دست یا گر از این گونه	خواهد بود	بخت حافظ گر ازین دست مدد خواهد کرد	۳۵
گوشه از چشم گرفتن یا بوسه از چشم گرفتن	افتاده بود	نقش بیستم که گیرم گوشه‌ای ز آن چشم مست	۳۶

چهل سال یا سی سال	ساله بود	چل سال رنج و غصه کشیدی و عاقبت	۲۷
کله یا گله	کله بود	قیاس کردم و آن چشم جادوانه مست	۳۸
پیشه یا شیوه	دری بود	تنها نه ز راز دل من پرده برافکنند	۳۹
چگائید یا فشانید	حاصلی بود	سرشگم در طلب درها چگائید	۴۰
یک بیت مردود	روحانی بود	خوش بود خلوت هم ای صوفی و لیکن گر در او	۴۱
دست در چیزی زدن یا دست بر چیزی زدن	رود	چو دست در سر زلفش زخم به تاب رود	۴۲
طریق عشق و یحیی در شکسپیر	رود	طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل	۴۳
کبر باز سفید (یا باشه)	نرود	به تاج هد هوم از ره سیر که باز سفید	۴۴
ز مجلس یا ز مسجد	نرود	بیار باده و اول به دست حافظده	۴۵
از آن هم پتر یا که از بد پتر	پتر شود	روزی اگر غمی رسد تنگدل سباهش	۴۶
باز یک علامت سؤال	چه شود	عقلم از خانه بدر رفت و اگر می این است	۴۷
بمرده یا نمرده	کنید	هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق	۴۸
بزم شاهان یا نزد شاهان	جامی	که برد به بزم شاهان ز من گدا پیامی	۴۹
-	-	نتیجه کلی	-



آقای دکتر امیرحسین یزدگردی استاد دانشکده  
الهیات و معارف اسلامی، نظر به سوابق ستمد و  
دوستی و همکاری نزدیک که با مرحوم دکتر گلشن  
داشته‌اند، کوشیده‌اند در این گفتار، مراتب علمی و  
فضائل اخلاقی آن استاد را بیان کنند.

دفتر «مقالات و بررسیها» عین گفتار ایشان را  
بدون هیچگونه تغییر و اظهار نظر در اینجا به چاپ  
می‌رساند.

«مقالات و بررسیها»